

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هشتم
شماره ۸۵ - فروردین ۱۳۸۶ - آوریل ۲۰۰۷

“نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون”

شعار “نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون” کنایه ای به شعار “نه به جمهوری اسلامی و نه به امپریالیسم” است که از طرف پاره ای نیروی های اپوزیسیون، برخی از روی ناآگاهی و آشفته فکری و پاره ای نیز از روی وابستگی به امپریالیسم و صهیونیسم جهانی طرح می کنند.

این شعار باید از تماشاجی و شنونده رفع ابهام کند که گویا مخالفین حمله آمریکا به ایران هوادار جمهوری اسلامی نیستند. تو گوئی آنها از خودشان نیز شک دارند. این شعار یک وجه برائت طلبی و ترس از قربانی اتهام شدن در خود دارد. شعاردهندگان آن از منتقدین بیشتر واهمه دارند تا از امپریالیست آمریکا. آنها می خواهند بکارت سیاسی خویش را تا پیردختری حفظ کنند و منزله طلبانه بدون اینکه ثمری اجتماعی رسانده باشند در گورستان سیاسی تاریخ بی مصرف، بی ثمر با تاج گل احترامات فائده و مرثیه خوانی رفقاً دفن شوند. شعار آنها شعار عملی نیست برای ثبت در تاریخ است. آرزوی آنها نه از روی اعتقاد بلکه از جنبه حفظ “آبرو” این است که جنگی در نگردد تا بطلان شعارهای تاکتیکی آنها اثبات شود و با ثبت در تاریخ با مهر منفی و خیانت مزین گردد. همه آنها در زمان صلح و در عرصه تسلیحات شعاری، جنگجویان غیر قابل توصیفی هستند. آنها در بستر بحث انقلابی اند ولی در عرصه عمل سترون و حیرت زده و گیج. هم طالب سرنگونی تمام عیار جمهوری اسلامی هستند، هم علیه صهیونیسم اسرائیل، هم علیه امپریالیست آمریکا، هم علیه امپریالیستهای اروپا، هم علیه ارتجاع سیاه (ارتجاع سفید از این قاعده مستثنی است) منطقه و در یک کلام همه فن حریفند. آنها نه تنها با دنیا می جنگند و کمر آنها را خورد می کنند، جمهوری اسلامی را نیز سرنگون می کنند. آنها جنگاورانی هستند که در چند جبهه می جنگند، تاکتیک آنها تیک تاک است.

البته بر روی کاغذ و در بحثهای اینترنتی می شود مافوق انقلابی بود، توگوئی بحث بر سر حراج انقلاب است که هر کس روی دست دیگری بلند می شود و بر قدرت... ادامه در صفحه ۲

نظر “توفان” پیرامون خلیج فارس و نام ایران

پس از انتشار مقاله “مقوله ایران و جمهوری اسلامی” رفقای به انتقاد از این مقاله پرداخته و و مضمون آنرا دارای رنگی ناسیونالیستی دانستند. ما از اینکه نظریات حزب ما تا باین درجه مورد مذاقه و بررسی قرار گرفته و طرف توجه واقع می شود حقیقتاً مسروریم. ما پس از مطالعه منتقدین بر آن شدیم که پاسخ این دوستان را در نشریه “توفان” بدهیم زیرا که احساس می کردیم که می تواند این پاسخی برای بسیاری از خوانندگان ما جالب باشد و از طرف دیگر خوانندگان ما را با برخی مقوله ها آشنا می سازد که تا کنون از جانب سایر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون انقلابی به آن پرداخته نشده و یا توجه لازم به آن مبذول نگردیده است. این است که نخست بدرج نامه این دوستان مبادرت می ورزیم و سپس موشکافانه به مسایل مطروحه پاسخ می دهیم:

رفقای گرامی، هیئت تحریریه ی نشریه ی ارزشمند توفان ۱۶-۰۲-۲۰۰۷

با درودهای گرم، رفیقانه، آرزوی موفقیت هر چه بیشتری در دفاع از پرچم سرخ انقلابی مارکسیسم-لنینیسم برایتان نموده و زحمات بی اندازه ارزشمندتان را در دفاع از کمونیست کبیرور هبر بزرگ پرولتاریای جهان رفیق استالین میستایم، و نیز مبارزه ی بی امانتان را در افشاء نظرات ارتجاعی، ضد کارگری و ضد کمونیستی دارودسته ی “حکمت” آفرین وابسته به واشنگتن- اورشلیم را ارج مینهم.

امید وارم انتقاد زیر را که بعد از بحث و مشورت با تنی چند از دوستان و رفقاً در... و حتی در شهرخودمان... برایتان مینویسم، بطور دقیق و همه جانبه بررسی نمایند و جوابی قانع کننده و علمی که با معیارهای حقوق ملی و بین المللی امروزه در تضاد نباشد، مرحمت فرمایند.

در آخرین شماره ی توفان (شماره ی ۸۳) در مقاله ی “مقوله ایران و جمهوری اسلامی” مطالبی نوشته شده که نه تنها با مواضع کمونیستی و انترناسیونالیستی مغایرت دارد (بوی ناسیونالیستهای وطنی جبهه ملی رادارد) بلکه نا آگاهانه (امیدوارم) همان مواضع بیغایت ارتجاعی، ناسیونالیستی و زیاده خواهی های رژیم های پهلوی و جمهوری اسلامی که شبانه روز در رادیو و تلویزیونها، سایتهای اینترنتی و نشریات داخل و خارج پخش و تبلیغ میکنند، یکی بوده و مرز ناسیونالیستی ارتجاعی را با برابری طلبی انترناسیونالیستی در مقابل همسایگان کنار خلیج مشترک (باکشورهای همسایه) مخدوش کرده است.

سعی در پیدا کردن ریشه های تاریخی “خلیج فارس” همان اندازه بی خود خواهد بود که سعی در پیدا کردن ریشه های تاریخی “خلیج عربی”، زیرا تا ساخته شدن رژیم نکتبیار رضا شاه انگلیسی خلیجی باین نام وجود نداشته است. در کتب تاریخی فارسی از خلیج آبادان، بوشهر و حتی کرمان! نام برده شده و عربها نیز متقابلاً از خلیج عربی (صد البته بعلط) نام برده اند.

هرکتابی یا نوشته ی قبل از دوران رضاشاهی که به “خلیج فارس” اشاره کند، جعلی، تازه نویسی و ساختگی ناسیونالیستهای قوم پرست و قوم گرای فارسی است. زیرا بدلیل خیلی ساده: قبل از فارس تازی، فارس بازی و فارس سازی رضاشاه انگلیسی حکومت فارسی وجود نداشته است. عراق هم تا فروپاشی امپراتور عثمانی در آخر جنگ جهانی اول، جزء آن بوده بطوریکه در کتب تاریخی ترکهای عثمانی (ترکیه امروز) صحبت از خلیج بصره و همزمان خلیج ایران (توجه کنید ایران نه فارس!!) شده است.

ساختگی و جعلی بودن “خلیج فارس” بدی است که رژیم جمهوری اسلامی ایران در مسابقه ی جعل تاریخ ایران با سلطنت طلبان و ناسیونالیستها-قومیت گرای فارس کتابی با نام “خلیج فارس در نقشه های کهن” از طرف وزارت ارشاد اسلامیش چاپ و حتی در نمایشگاه کتاب فرانکفورت تبلیغ نمود.

کتاب مزبور از شاهکارهای جعل تاریخی بوده بطوریکه تصاویر رنگی حتی قبل از اختراع چاپ رنگی!!! را نیز شامل میشود. این کتاب در جوک و مسخره بودن از کتاب “تواریخ هرودت” که زمانی اسبها را مشغول خوردن مارها در کشتزارهای اطراف پایتخت کرده (تواریخ هرودت صفحه ۵۳ ترجمه وحید مازندرانی) و یا جماعت دریانشین بجای علفه به اسب و چارپایانشان ماهی میدهند (تواریخ هرودت صفحه ۲۹۹ ترجمه به فارسی از وحید مازندرانی)، بسی مسخره تر است.

این شوخی های تاریخ نویس دیوانه ای چون هرودت مشهور بیدر تاریخ مورد قبول ناسیونالیستهای فارس تا آنجا پیش میرود که مینویسد: “داریوش از آسیا به اروپا بر فراز هیلاسپونت پل زد” (هرودت تواریخ کتاب هفتم بند ۳۳)

شاید بتوان در این نوع کتابها که عقل و شعور انسانی را بمسخره گرفته اند، در حدود پانصد سال پیش از میلاد یعنی حتی قبل از پیدایش هخامنشیان نام خلیجی بنام فارس را پیدا کرد!!!

چگونه میشود خلیجی واقع بین ایران و چندین کشور مستقل عربی هر چند کوچک را نه با نام مشترک و مورد توافق همه و نه حتی با نام ایران بلکه با نام فارس که در زمان پیدایش رضاشاه انگلیسی مردم فارس زبان یا حضور فیزیکی در این منطقه نداشتند و یا در اقلیت محض بودند، پس “خلیج فارس” و حتی “خلیج عربی” با وجود اکثریت عربها چه صیغه ای است؟ اگر عربها فریب ناسیونالیسم عرب را خورده اند نویسنده مقاله ی توفان شماره ۸۳ دچار شوینیسم فارس نیست؟ پس برابری طلبی انترناسیونالیستی کجارت؟

بنظر بنده بهر تقدیر تاریخی “خلیج فارس” از طرف قومگرایان و ناسیونالیستهای فارس و “خلیج عربی” از طرف ناسیونالیستهای عرب در شرایط امروزی عقب مانده، ارتجاعی و نفاق افکن بوده و نه تنها کمکی در آرامش و صلح منطقه نخواهد کرد بلکه خود طرح چنین مسائلی علاوه بر تحریک همسایگان عرب در خود ایران نیز ندریده گرفتن حقوق پاپامال شده مردم عرب زبان خوزستان خواهد بود.

امیدوارم قبل از جواب باین انتقاد صمیمانه با در نظر گرفتن اعداهای هموطنان عرب زبان، در مورد مطلب فوق خوب مطالعه و فکر کنید.

با آرزوی موفقیت و پیروزی...

نویسنده این نامه گرچه که در مقدمه نامه خویش مبارزه حزب ما را علیه دار و دسته “حکمت” می ستاید ولی از طرز نگارشش پیداست که بیشتر تحت تاثیر تئوریهای “جهان وطنیسم” حکمت است که تفاوتی میان ناسیونالیسم و مهنپرستی کمونیستی نمی گذارد. بزعم این دوستان، دفاع از واقعیات تاریخی، قومگرایی و ناسیونالیسم است و در دشمنی با مساوات طلبی... ادامه در صفحه ۴

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

نه قم خوب نه کاشون لعنت...

و مبلغ دشمنان هر لحظه می افزایش.

این عده در دنیای واهی خویش پرسه می زنند و نسبت به همه واقعیات بیگانه شده اند. قدرت تشخیص خویش را از دست داده اند. به چشم و همچشمی با هم و چشم و همچشمی با دکان سیاسی رقیب سیاسی هر عکس برگردان خود آنهاست مشغولند. هر روز سرک می کشند تا ببینند رقیب چه شعاری به میدان آورده تا آنها یک پله بالاتر روند و دست بالا را داشته باشند. مهم نیست که این شعارهای من درآوردی با واقعیت می خواند یا نمی خواند مهم این است که بر سر تقسیم مدالهای انقلابی، آنها یک قدم از دیگران جلوتر باشند. انقلابی کسی نیست که در حرف کلمات قلمبه سلمبه سر هم کند، انقلابی کسی است که در درجه اول واقعینانه و جسورانه به واقعیتهای دور و برش بنگرد و بر اساس تحلیل علمی در جهت حل تضادهای اجتماعی در راستای تکامل تاریخی بکوشد.

بنظر حزب ما قبل از تئوری سازیهای بی بو و حاصیبت احتیاج به مغز سالم است که اوضاع را دو تا چهار تا درک کند. اگر آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کردند و ثروتهای ملی را که بهر صورت حاصل دسترنج مردم ماست به نابودی کشیدند و صدها هزار از مردم با احساسات غلیان یافته به عنوان اعتراض به خیابانها ریختند و آماده فداکاری و مبارزه بر ضد تجاوزگران شدند ما به عنوان رهبر به این مردم چه می گوئیم؟ توصیه یاران منصور حکمت روشن است. آنها همانگونه که در عراق کردند با مینی ژوپ ظاهر می شوند و می گویند ناراحت نباشید این جنگ به ما مربوط نیست این جنگی که شما شاهد آن هستید و این بمبی که بر سر شما می افتد جنگ میان میلیتاریسم آمریکا و اسلام سیاسی است. از هر طرف کشته شود به نفع اسلام است. آنها مردم را دعوت می کنند در امری که به آنها مربوط نیست دخالت نکنند. استدلالاتی سخیفتر و خائنانه تر از این دیده اید. صحنه ای را تصور کنید که صدها هزار انسان خشمگین برای مبارزه به خیابانها ریخته اند و چند تا ژیکولوی سیاسی ظاهر شده به آنها به صدای "مکش مرگ ما" می گویند به خانه های خود برگردید و در مورد آزادی جنسی صحبت کنید، دستهای خود را در این جنگی که به ما "مدرنیستها" مربوط نیست آلوده نکنید. آنها ادامه می دهند مشکل ما مبارزه با مذهب است و نه با تجاوزگران. البته پایان این صحنه هراسناک روشن است مردم این ژیکولوهای سیاسی را در سر چها راه به سیخ می کشند، همانطور که در عراق کشیدند.

صحنه ای را تصور کنید که ایران بمباران می شود و صدها هزار به خیابانها ریخته اند و چند تا ژیکولوی سیاسی پیدا می شوند و به آنها می گویند بهر دوتا با صدای بلند "ته" بگوئید. "ته" به بمباران، "ته" به تجاوز و "ته" به جمهوری اسلامی. آیا فکر نمی کنید مردم این ژیکولوهای سیاسی را به تصور اینکه مجنون هستند دستگیر کنند و بدارالمجانین ببرند.

این شعارها که نه عملی است و نه پشتوانه عملی دارد برای وقت کشی روشنفکرانه بیان می شود و هدفش در ایران ایجاد نقش ستون پنجم، خلع سلاح روحی مردم برای انجام مقاومت در مقابل متجاوز در جبهه وسیع مقاومت و در ممالک

امپریالیستی خرابکاری در جبهه متحد وسیع ضد جنگ است.

این عده تفاوت دو نوع شعار، شعار تهییجی که بلاواسطه به عمل فرا می خواند، شعار تبلیغی که نقش جا انداختن خواست مرحله ای انقلاب را در توده ها بازی می کند و وظیفه پیوند میان سیاست رهبری و عمل توده ها را در طی زمان کم و بیش طولانی دارد و شرایط آنرا فراهم می آورد و شعار ترویجی که نقش آگاهی بخش داشته و متکی بر کار روشنگرانه و علمی مقدماتی قبلی، برای توسل به شعار تبلیغاتی است، نمی فهمند. آنها نمی فهمند که شعار ترویجی ضرورت بیان شعار تبلیغاتی را مسلح می کند. یک سازمان سیاسی جدی می داند که تحقق سوسیالیسم در شرایط تجاوز امپریالیستی نه یک شعار تهییجی بلکه یک شعار ترویجی است، حال آنکه مردم برخیزید و متجاوزین را بدریا بریزید یک شعار تهییجی است که به عمل بلاواسطه تشویق می کند. آنها که مراحل گوناگون طرح شعارها را مخلوط می کنند خودشان را در اثر ترس از واقعینی پشت شعارهای ترویجی که در شرایط ویژه فاقد ارزش عملی است پنهان کرده اند.

پاره ای نیروها در اثر راستروی گذشته و رژه رفتن برای خمینی و صف کشیدن و سینه زدن در مقابل جاسوسخانه آمریکا با این پندار واهی که به مبارزه ضد امپریالیستی مشغولند حال مصمم اندکفاره راسترویهای گذشته خویش را با اشتباهات جدید بیردازند. آنها زمانیکه صدام حسین به نیابت امپریالیسم آمریکا و در راستای خواست آنها برای سرکوب دستاوردهای انقلاب و جلوگیری از دامنگیر شدن آن در منطقه به ایران حمله کرد و بخشی از خاک میهن ما را اشغال نمود به مقاومت در مقابل نیروهای متجاوز فرا خواندند ولی امروز که امپریالیسم و صهیونیسم بدون نیابت شخصا به میدان آمده اند و قصد تخریب و احتمالا اشغال بخشهایی از خاک ایران و تجزیه آنرا دارند ندا برآورده اند که بی خیال باشید، این جنگ ما نیست، ما در این امر دخالتی نمی کنیم، بگذارید جرج بوش با خامنه ای شخصا دست به یقه شوند حساب همدیگر را برسند. این بیماران سیاسی بر این باورند که گویا امپریالیسم و صهیونیسم به ایران تجاوز می کنند به این علت که می خواهند خدمت خامنه ای و اعوان و انصارش برسند. جنگی که در می گیرد جنگ شخصی میان دو یکه بزن است. جنگی برای تسویه حسابهای خصوصی است. حکایت آنها حکایت افرادی است که شاهد نزاع چاقوکش مست عریده کشی با رهگذر مفلوکی هستند که از ترس اینکه مبادا پایشان به وسط معرکه کشیده شود از کوچه بغلی جیم می شوند. حکایت آنها حکایت شهودی است که از ترس اینکه مبادا برای ادای شهادت به دادگاه دعوت شوند ترجیح می دهند کور شوند، آهسته بروند تا گریه شاخشان نزنند. آنها با شعار اینکه این امر به ما مربوط نیست وجدانهای معذب خویش را تسلی می دهند. این کیفیت بیان روحیه خرده بورژوازی محافظه کار است و هرگز با روحیه کمونیستی قرابتی ندارد. کمونیستها انسانهایی از سرشت ویژه هستند و باین سبب است که برای آرمانهای انسانی خویش بدون چشمداشت از دنیا و آخرت مبارزه می کنند. آنها فرزندان آینده اند و نه مردگان گذشته.

پاره ای می خواهند در صورت تجاوز اسرائیل و

آمریکا به ایران جنگ داخلی راه بیندازند. آنها وقتی با سرباز آمریکائی روبرو شدند بر خلاف گروه قبلی به آنها محترمانه نمی گویند که لطفا از کوچه بغلی بروید و به کارتان ادامه دهید زیرا ساکنین کوچه ما مزاحم عملیات شما نمی شوند و قصد آنرا نیز ندارند برایتان مزاحمتی ایجاد کنند. اینها مسلحند و در جنگ دخالت می کنند و برخلاف ارتش متجاوز که "تفنگها و بمبهای هوشمند دارند و فرق آخوندها و کمونیستها را از "مردم عادی" تشخیص می دهند"، تفنگهای این "انقلابیون" دو لول است. با کشیدن هر ماشه آن یک گلوله بدنبال سرباز متجاوز آمریکائی می گردد تا آنها را پیدا کند و گلوله دیگر بدنبال آخوندها می گردد تا آنها را پیدا کند". حقیقتا مالخولیا نیز حدی دارد.

حال باید پرسید که کمونیستها چه برخوردی دارند؟ آنها می پرسند آیا این جنگی که در گرفته است جنگی امپریالیستی است که باید آنرا به جنگ داخلی تبدیل کرد؟ یا اینکه این جنگ، جنگی برای تجاوز به یک کشور مستقل است، جنگی برای به اسارت در آوردن ایران است، جنگی برای غارت ملتی و نابودی سرزمین دیگری است و نه برای آزادی ایران. باید پرسید امپریالیستها از کی تا بحال هوادار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر شده اند؟ از زمان مرگ منصور حکمت!؟

در اینجا متجاوز و قربانی تجاوز هم عرض قرار داده می شوند و عملا تجاوزگر تیره می گردد. در اینجا بررسی ماهیت جنگ مطرح نیست، بررسی طبقاتی در میان نیست. تو گوئی دلایل جنگ در ید اختیارات الهی است. سرنوشت جبری است یا اتفاقی است. به خلق و خوی دولتمردان وابسته است.

طبیعتا این تفکرات ریشه اش غیر طبقاتی و نهفته در نظریات ارتجاعی منصور حکمت است که می گفت خصلت اوضاع کنونی را نه تضادهای اساسی جهان بلکه تضاد میان اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا تعیین می کند. آمریکا در این نبرد برای تمدن می جنگد و متحدین ما در نبرد علیه مسلمانها سلطنت طلبان، توده ایها و مدرنیستها هستند که در جناح سفید سناریوی سفید در مقابل سیاه هستند. این تئوریهای ارتجاعی و غیر طبقاتی ناشی از تفکر سناریوی سیاه و سفید منصور حکمت است که وپروس اینزش را با تجاوز به تعقل سالم به دیگران نیز سرایت داده است. معلولین این بیماری با فراخوانی جنگ داخلی با افتخار نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم را با البسه انقلابی بعهده می گیرند.

فرض کنیم مردم به این ترهات باور کنند و مسلحانه بر فرض اینکه چنین توده عظیمی حضور داشته باشد. به میدان آیند. آیا نباید نخست با اخراج بیگانگان شرایط سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی را که بهر صورت و بهر دلیل و بهر اندازه قابل سنجش، در مقابل آمریکا و اسرائیل ایستاده است فراهم آورند؟ آیا سفیهانه نیست اگر تصور شود باید جبهه مقاومت علیه امپریالیسم و صهیونیسم را تضعیف کرد و یا درهم شکست تا انقلاب واهی ما با موفقیت روبرو شود؟ نیروی فرضی ما اگر رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند و قدرت را به کف بگیرد از حمله امپریالیسم و صهیونیسم در امان نخواهد ماند. آنوقت هوار با ایهاالناس ایران را "هیولای" کمونیسم... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

نه قم خوب نه کاشون لعنت...

خورد و ما باید ایران را نجات دهیم گوش فلک را کر نخواهد کرد؟ تازه حمله اصلی شروع خواهد شد تا این نیروهای فرضی را برود.

نیروهائی که در اثر سیاست چمن در قیچی خود منفرد شده اند لقمه چپ امپریالیسم و صهیونیسم خواهند بود. امپریالیستها بنا بر سنت خویش در حمایت از مذهب و بورژوازی دست نشانده مذهبی معتدل را ترجیح می دهد. آنها حتی سلطنت طلبان باطله را نیز که به مذهب "احترام عمیق" می ورزند بر "چیهای انقلابی" ترجیح می دهند. باید حقیقتا دچار مایخولیا بود تا نه از تئوری آموخت و نه از ده ها تجربه زنده تاریخی. سرنوشت غم انگیز رویزیونیستهای عراقی همدست آمریکا را با برادران تنی آنها در لبنان قیاس کنید تا به تاکتیک صحیح مبارزه پی ببرید.

حال به عرصه تئوری برویم:

تئوری تضاد اساسی و تضاد عمده

لنین در تحلیلهای خویش به مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه از ۱۹۰۵ تا فوریه ۱۹۱۷ اشاره می کند و پس از اینکه قدرت سیاسی در فوریه ۱۹۱۷ بدست بورژوازی می افتد که حتی قادر نیست به وظایف بالقوه تاریخی خویش تحقق بخشد و از آنجائیکه مسئله اساسی هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است، آنوقت انقلاب روسیه به مرحله بعدی تحول یافته و تصاحب قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی در دستور کار خود قرار می دهد. این مرحله با مرحله قبلی اساسا فرق ماهوی دارد. انقلاب به مرحله سوسیالیستی وارد می شود.

این دو مرحله را آماج انقلاب و کسب قدرت سیاسی و آرایش طبقاتی دشمنان و دوستان انقلاب و متحدین آنها از مرحله بعدی که در آن آماج انقلاب، نیروهای اصلی آن، متحدین آن فرق می کنند بکلی متفاوت است در مرحله نخست نظام ارباب و رعیتی آماج انقلاب است و سخن بر سر نفی استثمار نیست، بر سر تغییر نوع استثمار است، حال آنکه در مرحله بعدی نظام سرمایه داری آماج ضربات انقلاب است و باید بهره کشی انسان از انسان از بین رود. در این مرحله منافع طبقاتی بکلی فرق می کند نیروی اصلی انقلاب پرولتاریا است که متحدین خویش را در شهر و ده دارد و باید بورژوازی را در شهر و ده خلع سلاح کند و برای این منظور تاکتیک بی طرف کردن دهقانان میانه حال را بر می گزیند. در حالی که در مرحله نخست باید بورژوازی را منفرد و خنثی می کرد و همه دهقانان را جلب می نمود.

شعارهای استراتژی حزب بر اساس این تحلیلهای علمی از واقعیت عینی جامعه سرچشمه می گیرد. با زبان لنین سخن بگوئیم:

"... بالاخره همانطور شد که ما می گفتیم. جریان انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. اول به معیت "تمام" دهقانان بر ضد سلطنت و بر ضد صاحبان املاک و بر ضد اصول قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب جنبه بورژوازی و بورژوازی دموکراتیک خواهد داشت). سپس به معیت تهیدست ترین دهقانان، به معیت نیمه پرولتاریا، به معیت تمام استثمار شوندهگان بر ضد سرمایه داری و از آنجمله بر ضد متمولین دهات، کولاکها و محترکین از اینجا انقلاب سوسیالیستی می شود" (لنین جلد ۲۳ صفحه ۳۹۰-۳۹۱)

رفیق استالین با الهام از این نظریات لنین بر توضیح شعارهای استراتژیک تکیه کرده می آورد:

"شعارهای استراتژیک حزب فقط از نظر تجزیه و تحلیل مارکسیستی نیروهای طبقاتی و آرایش صحیح نیروهای انقلابی در جبهه مبارزه در راه پیروزی انقلاب و در راه تمرکز حاکمیت در دست طبقه تازه می تواند ارزش داده شوند." (راجع به سه شعار اصلی حزب از کتاب مسایل لنینیسم اثر رفیق استالین)

و ادامه می دهد: "چنانچه می بینید لنین، بدفعات تفاوت بارز بین اولین شعار استراتژیک در دوره تدارک انقلاب بورژوازی دموکراتیک و دومین شعار استراتژیک در دوره تدارک انقلاب اکثریت را متذکر شده است. در آنجا شعار: به معیت تمام دهقانان بر ضد سلطنت مطلق، در اینجا شعار: به معیت تهیدست ترین دهقانان بر ضد بورژوازی" (همانجا).

از این تجارب تاریخی چنین مستفاد می شود که علیرغم اینکه بلشویکها همواره هدفشان استقرار سوسیالیسم و برقراری دیکتاتری پرولتاریا بود و دورنمای مبارزه و هدف تاریخی خویش را از دیده فروگذار نمی کردند برای مراحل مختلف تاریخی تحولات در روسیه شعارهای خاص خویش را طرح می کردند. زیرا سخن بر سر جلب توده و رهبری آن است. بدون توده ها نمی شود انقلاب نمود. رهبری باید قادر باشد که سطح آگاهی آنها را در جریان مبارزه تکامل دهد و در عمل به آنها بیاموزد که تنها راهی را که حزب نشان می دهد راه درست نیل به اهداف است. شعارهای استراتژیک از روی ذهنی گری و میل شخصی، کینه توزی و یا دل بستگی تعیین نمی شود از روی شرایط واقعی آرایش طبقاتی و اهداف انقلابی تعیین می گردد. آخر اگر همه توده ها هوادار سوسیالیسم بودند و این را می فهمیدند و می دانستند آنوقت کار ارتجاع زار بوده و کار انقلاب بیست و چهار ساعته انجام می شد و به علم سیاست و تاکتیک و استراتژی نیز نیازی نبود.

مائوسه دون که از نظریات بالا متأثر بود تئوری تضاد اساسی و تضاد عمده خویش را تدوین کرد و سخنان بالا را به زبان ساده تری بیان نمود. مائو می گوید تضاد اساسی تضادی است که از ابتداء تا انتهای یک روند وجود دارد و ماهیت آن روند را تعیین می کند. مانند تضاد میان دهقانان و فنودالها در دوره حاکمیت نظام ارباب و رعیتی، و یا تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در دوره حاکمیت نظام سرمایه داری. در تمام طول این دورانه تضادهای اساسی جامعه صرف نظر از اینکه چه تضادهای جدیدی در جامعه پدید آیند و از بین بروند باقی می ماند و ماهیت آن دوران را بیان می کند. در دوره نخست ما با نظام ارباب و رعیتی روبرو هستیم که تنها یک انقلاب بورژوا دموکراتیک می تواند ماهیت این تضاد اساسی را تغییر دهد و آنرا بدوره بعدی بکشاند. در دوره بعدی و یا دوم ما با یک نظام سرمایه داری روبرو هستیم که تضاد اساسی آن میان پرولتاریا و بورژوازی است و تنها انقلاب سوسیالیستی می تواند نقطه پایانی بر خاتمه این روند بگذارد.

تضاد عمده ولی تضادی است که حل سایر تضادها به حل آن وابسته است. می تواند در مرحله دوم یعنی مرحله ایکه نظام جامعه سرمایه داری است و تضادهای اساسی آن تضاد میان

کارگران و سرمایه داران است تضادی عمده شود که ربطی به دو وجه تضادهای فوق نداشته باشد. ولی حل تضاد اساسی در درجه نخست به حل این تضاد عمده وابسته باشد. ما با این پدیده در زمان جنگ جهانی دوم روبرو بودیم. بورژوازی فاشیستی که بهیمترین قشر بورژوازی امپریالیستی و نماینده سرمایه مالی آن است دموکراسی بورژوازی را در پای حفظ منافع آتی سرمایه داری قربانی کرد و دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی را در پاره ای از ممالک اروپائی با سرکوب جنبش کمونیستی مستقر کرد و به تجاوز آشکار به ممالک مجاور دست زد. بلژیک، هلند، دانمارک، فرانسه و... از جانب ارتش نازیها اشغال شد. علیرغم اینکه تضاد اساسی در این ممالک دست نخورده باقی مانده بود، تضاد عمده فرق کرد. حال حل تضادهای اساسی جامعه به حل تضاد عمده وابسته شده بود. امکان نداشت بشود بدون دفع تجاوز و شکست نازیسم و فاشیسم به استقرار سوسیالیسم دست زد. حل تضادهای اساسی تحت الشعاع حل تضاد عمده قرار می گرفت. همین وضعیت در چین توده ای در زمان اشغال چین توسط ارتش ژاپن پدید آمد. برای حزب کمونیست چین امکان نداشت به فنودالیسم پایان دهد بدون آنکه نخست تجاوزگران ژاپنی را از چین اخراج کند. نظیر این تجارب علمی و آزموده تاریخی در ویتنام و کامبوج و لائوس و الجزایر و فلسطین و... بوقوع پیوسته اند و چون نمونه های زنده در مقابل ما هستند. وضعیت سیاسی ایران بجز این نیست. هم تجارب، هم تئوری و هم واقعیت این را به ما می گویند. سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در صورت تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران تنها می تواند بر بستر بر متن مبارزه علیه متجاوزان و اخراج آنها صورت پذیرد. تنها این سیاست است که جسورانه بوده و انقلابی است و موهومی نیست. تنها این سیاست است که راه فرار را از در عقب می بندد و نمی گذارد فراریان از جبهه "تغاب انقلابی" برچهره بزنند.

وقتی شما با آنها مصاحبه می کنید از پاسخ فرار می کنند، هرگز مشخص سخن نمی رانند. اپورتونیست را نمی شود گیر انداخت زیرا اپورتونیست مانند ماهی لیز است، تنها میدان عمل راه مانور را بر اپورتونیستها می بندد. چون عمل روشن و مشخص جائی برای سایه روشن، زیرآبی رفتن و اتخاذ موضع نکردن نمی گذارد.

از کمک های مالی شما سپاسگزاریم

رفقائی به حساب بانکی ۶۰۰ یورو.

رفیق ن. س. از جنوب آلمان ۵۰ یورو.

رفیق ک. ر. ۱۰۰ یورو از پاریس.

رفیق آرش ۱۰۰ کرون

رفیق داریوش ق. ۱۰۰ کرون

رفیق پروانه ۱۰۰ کرون

رفیق اردوان ۲۰۰ کرون

رفیق ن-ع ۱۵۰۰ کرون

فرخنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

نظر توفان پیرامون خلیج...

انترناسیونالیستی است.

اتفاقا همانگونه که حزب ما بارها در تزه‌های خویش مطرح کرده و گذشت زمان صحت این نظریات را بیشتر عیان می‌سازد مبارزه ملی در جهان امروز برجستگی ویژه‌ای یافته است. دیالکتیک به ما می‌آموزد که ما با وحدت ضدین در جامعه و طبیعت روبرو هستیم. وقتی امپریالیسم قد می‌کشد تا با عملیات بازدارنده و توسعه طلبی و غارتگری و تجاوز ملل جهان را به زیر سلطه خود درآورد اعمالش به مقاومت گسترده‌ای در سراسر جهان منجر می‌شود که امپریالیسم را در محاصره خلفهای جهان قرار می‌دهد. هم اکنون مبارزات ملی این خلفها اوج گرفته است. در عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان ملتها بپا خاسته اند و خروج بی‌قید و شرط متجاوزین امپریالیست را از کشورشان می‌طلبند. این مبارزه ملی چیزی جز همان میهن پرستی مترقی نیست. با ناسیونالیسم کور که برای تحقیر سایر ملل و با زیر سلطه کشیدن دیگران است از ریشه متفاوت است. این امپریالیستها هستند که سربازان خود را به میکروب ناسیونالیسم کور تلفیح می‌کنند و برای آدمکشی به سراسر جهان می‌فرستند. باین جهت در اوضاع کنونی تکیه بر میهنپرستی و دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی یک امر سیاسی و در خدمت تساوی طلبی انترناسیونالیستی است. زیرا که تساوی طلبی زمانی مفهوم دارد که با حقوق مساوی همراه باشد و ملت‌هایی که برای کسب این حقوق خویش می‌رزمند در جهت این تساوی طلبی انترناسیونالیستی حرکت می‌کنند حتی اگر خودشان به نتایج عینی کارشان واقف نباشند. نمی‌شود از حق سرنوشت ملتها بدست خودشان و نه بدست امپریالیستها دفاع کرد و در مورد ماهیت امپریالیسم سکوت کرد. نمی‌توان خود را مترقی دانست و از حق خود تعیینی سرنوشت ملل دفاع کرد ولی بر اتحاد زحمتکشان تکیه نکرد و یا اینکه در ایران بر اتفاق ملل ایران و تبلیغ وحدت ملل تکیه نمود.

با توجه به وضعیت کنونی مفهوم نیست که چرا کمونیستها باید از نام تاریخی «خلیج فارس» در گذرند. مرز این کنار آمدنها و سازشها تا کجاست؟ چقدر باید کوتاه آمد تا متهم به قومگرایی و ناسیونالیسم نشد؟ آمدم و از نام خلیج فارس گذشتیم در مورد جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس چه بکنیم؟ در مورد منابع زیرزمینی بحر خزر یا ارون رود چه بکنیم؟ و...

ما در این مورد در ادامه مقاله بیشتر توضیح خواهیم داد.

گفته می‌شود که هردوت پدر تاریخ است و تا توانسته دروغهایی را به عنوان رویدادهای تاریخی مطرح کرده است. و لذا نمی‌توان به ادعای وی در مورد نام خلیج فارس دل بست. در اینکه هردوت به شیوه مبالغه آمیزی و در خدمت برجسته کردن آنتی‌ها و برای تحقیر پارسها قلم زده است بر مراجع مطلع پوشیده نیست. ارقامی که وی در مورد لشکریان خشایار شاه در حمله به یونان و اسپارت ادعا می‌کند مورد تردید علم تاریخ شناسی کنونی است. چنان ارتش بی‌کرانی که مورد ادعای هردوت است به آن چنان نیرو و امکانات تدارکاتی و تجهیزات و آذوقه نیاز دارد که علم مدرن آنرا در آن دوران غیر ممکن می‌داند. هردوت پارسها را «پربر» می‌داند و آتن را مظهر تمدن به حساب می‌آورد. جنگ پارسها

و یونانها جنگ میان توحش و تمدن بود و به زبان امروزیها جنگ میان «سنت و مدرنیته».

ولی نتیجه گیری دوستان ما از گفتار هردوت منطقی نیست و ازگونه است. واقعیت این است که هردوت تاریخ را به ضرر پارسها جعل می‌کرده است. باین جهت نمی‌توان هردوت را به تعصب در علاقه به پارسها متهم ساخت و هر آنچه که وی علیرغم دروغها و مبالغاتش به نفع پارسها گفته است مورد پرسش قرار داد. صفات دروغگوئی و یا مبالغه گوئی هردوت اتفاقا در اینجا موجب قوت ادعاهای وی در مورد اعتراف به برجستگیهای پارسها است و نه برعکس. اگر هردوت خلیج پارس را خلیج پارس نامید این ناشی از دروغگوئی وی نیست بلکه دلیلی بر انکار ناپذیر بودن این نام از زمان هردوت تا کنون است.

این ادعا «هر کتاب یا نوشته ی قبل از دوران رضاشاهی که به «خلیج فارس» اشاره کند، جعلی، تازه نویسی و ساختگی ناسیونالیستهای قوم پرست و قوم گرای فارسی است. زیرا بدلیل خیلی ساده: قبل از فارس تازی، فارس بازی و فارس سازی رضاشاه انگلیسی حکومت فارسی وجود نداشته است».

این ادعا بسیار جسورانه است و طبیعتا شایسته نیست که بدون پژوهش تنها تحت تاثیر تبلیغات ناسیونال شونیستهای قومگرای ایرانی به چنین اتخاذ موضعی دست زد. ما این دروغها را بارها از جانب ناسیونال شونیستهای آذری که نقشه شوم تبلیغ نفرت ملی و تجزیه ایران را دارند بارها بارها شنیده ایم و اگر شما صد بار نیز این دروغها را افشاء کنید آنها نظریات خویش را که بخاطر مقاصد دیگری اختراع کرده اند تغییر نخواهند داد. حکومت قاجاریه که یک حکومت ترک بود همیشه از ایران نام میبرد علیرغم اینکه این نام نیز به گذشته ایران باستان بر می‌گردد. این حساسیت در مقابل واژه فارس حساسیت بیمارگونه ناسیونال شونیستهای تجزیه طلب ایرانی بویژه ناسیونال شونیستهای آذری است که فقط به تحریک علیه پارسها برای ایجاد نفرت ملی مشغولند. آنها بیک زمینه مصنوعی برای دامن زدن به نفرت و تجزیه طلبی نیاز دارند. این ناسیونال شونیستها از آن جهت مخالف نام خلیج فارس هستند که نام فارس بر روی آن گذاشته شده است. منطق آنها را فقط با منطق دامن زدن به نفرت و قمه کشی می‌توان توضیح داد. آنچه ساختگی است نام خلیج فارس نیست که یک نام تاریخی و غیر قابل انکار است، ساختگی نفرت آفرینی میان ترک و فارس است که این ناسیونال شونیستها آنرا در خدمت جمهوری آذربایجان و یا پان ترکسیم اختراع کرده اند. ما در بخش بعدی مقاله دلایل تاریخی را در رد این دروغپردازیهای ناسیونال شونیستهای ایرانی بر ملا می‌کنیم.

نویسنده می‌آورد: «عراق هم تا فروپاشی امپراتور عثمانی در آخر جنگ جهانی اول، جزء آن بوده بطوریکه در کتب تاریخی ترکهای عثمانی (ترکیه امروز) صحبت از خلیج بصره و همزمان خلیج ایران (توجه کنید ایران نه فارس) شده است». حزب ما به کتب تاریخی ترکهای عثمانی دسترسی ندارد تا بتواند در این عرصه پژوهش کند ولی ادعای ترکیه که از خلیج بصره صحبت می‌کند بیانگر هیچ چیز نیست. زیرا نه معلوم است که جغرافیای این «خلیج بصره» کدام است و نه معلوم است که آیا این نام به تمام منطقه

خلیج فارس اطلاق می‌شود یا نه و نه اینکه استفاده از نام «خلیج ایران» بجای نام «خلیج فارس» از کاذب بودن نام «خلیج فارس» حکایت می‌کند. برعکس این بیشتر نشانه بیسوادی و یا اغراض دولت ترکیه است که نام فارس را با ایران عوض می‌کند و آنها را مساوی قرار می‌دهد. آنها سالهاست که آرزوی تجزیه ایران و تسلط بر آذربایجان ایران را در سر می‌پروراند و خودفروخته گان آذری را در ترکیه پر و بال می‌دهند تا ایران را تجزیه کنند. آنها حتی از زمان شاه سابق در اختیار این ناسیونال شونیستها امکانات فراوان مالی قرار می‌دادند تا به موقع از آنها استفاده کنند. از این گذشته ترکهای عثمانی که دولتی متجاوز بودند و بارها به ایران حمله ور شدند همواره ادعای مالکیت خرمشهر را می‌کردند، امری که دول عربی پس از پیدایش دولت عراق بعد از جنگ جهانی اول آن را بخشی از خواسته های خویش قرار دادند. آنچه دولت ترکیه عثمانی که عمرش کوتاه تر از دولت پارسها در ایران است مطرح می‌کند دلیل محکمی نیست. اساسا باید در مورد ادعاهای دولت ناسیونالیست ترکیه بسیار با احتیاط رفتار کرد. ناسیونالیسم کور در ترکیه بر روی همه واقیعتها پرده ای از دروغ کشیده است و جعل تاریخ از ویژگیهای این ناسیونالیسم است. انکار ملت کرد، انکار تاریخچه جشن نوروز و ادعای مالکیت بر آن و نظایر آنها باید بیشتر محقق را وا دارد که با نظر تردید به ادعاهای ترکهای عثمانی نگاه کند تا اینکه مدعی حقانیت این ادعاها شود.

نویسنده یا نویسندگان سپس ادامه می‌دهند: «چگونه میشود خلیجی واقع بین ایران و چندین کشور مستقل عربی هرچند کوچک را نه با نام مشترک و مورد توافق همه و نه حتی با نام ایران بلکه با نام فارس که در زمان پیدایش رضاشاه انگلیسی مردم فارس زبان یا حضور فیزیکی در این منطقه نداشتند و یا در اقلیت محض بودند، پس «خلیج فارس» و حتی «خلیج عربی» با وجود اکثریت عربها چه صبیغه ای است؟ اگر عربها فریب ناسیونالیسم عرب را خورده اند نویسنده مقاله ی توفان شماره ۸۳ دچار شونیسم فارس نیست؟ پس برابری طلبی انترناسیونالیستی کجاست؟»

این سخنان دوست ما بکلی ناوارد است. اسامی تاریخی بر اساس اکثریت و اقلیت تعیین نمی‌شود. این اسامی بر اساس شرایط تاریخی معینی پدید آمده و دهان بدهان تا قبل از تاریخ مکتوب نقل شده و سپس در کتیبه ها و آثار باستانی و کتب به ثبت رسیده است. نام خلیج فارس از این قبیل نامهاست. کشورهای عربی که دوست ما از آنها نام می‌برد بعنوان کشورهای جداگانه ساخته و اول اند. امارات متحده عربی عمرش به ۴۰ سال نیز نمی‌رسد. این ممالک تنها به صورت ظاهری استقلال دارند. تار و پود آنها گماشتگان امپریالیست آمریکا در منطقه هستند. این کشورها تا قبل سال ۱۹۵۸ که جمال عبدالناصر نام «خلیج عربی» را بر خلیج فارس گذاشت همواره از نام خلیج فارس برای نشانی خویش استفاده می‌کردند. هر ادعای دیگری کذب محض و مخالف حقایق تاریخی است.

اینکه چرا خلیج فارس به این نام نامیده شده است ریشه اش به درجه تحول جامعه پارسها در دوران هخامنشیان برمی‌گردد. پارس بزرگترین و نخستین امپراتوری... ادامه در صفحه ۵

نظر توفان پیرامون خلیج...

جهان بود. پست اختراع پارسیان است که برای اداره کشور وسیع خویش از طریق چاپخانه ها آنرا بوجود آوردند. در همین رابطه کاروانسرا و هتلداری و اطراق کردن در منزل گاههای از قبل تعیین شده با امکانات استراحت و تعویض چارپایان از اختراع پارسیان است. ایرانیان که در آن زمان پارسیان بودند یک نظام اداری متمرکز با نظام خراجگیری و سکه زنی خلق کردند تا بتوانند امپراتوری عظیم پارسیان را اداره کنند. شاه شاهان، شاهی بود که بر سایر شاهان که خراجگزار پادشاهی پارس بودند حکروائی می کرد. ایران همواره سرزمین مشترک ملل گوناگون بود و بهمین علت هم در این کشور جایی برای نفرت ملی پیدا نمی کنید. جامعه ایران از سرزمینهای عرب نشین به مراتب پیشرفته تر بود. این نه موجب تحقیر اعراب است و نه موجب افتخار پارسیان. شرایط تحول تاریخی چنین بوده است. طبیعی بود که نامهای جغرافیائی را ساکنین سرزمینهای تعیین میکنند که از پیشرفت بیشتری برخوردار بودند و از این آبراهها استفاده می کردند. نام خلیج فارس محصول این درجه تحول و قدمت تاریخی است. اعراب هنوز به صورت دولت تکامل نیافته بودند که نیازی برای تنظیم جغرافیا داشته باشند. دولتهائی بوده اند که تحول و پیشرفتشان به مراتب سریعتر و اعجاب انگیزتر از پارسیان بوده است. مردم مصر در این عرصه سرآمدند. ولی این درجات متفاوت تحولات نه باید موجب سرشکستگی و نه مایه غرور کاذب ملی باشد. ملت‌های جهان هر کدام در تحولات جوامع بشری و پیشرفت آن کم و بیش سهم داشته اند. ملت‌هایی بوده اند که دیگر در تاریخ حضور ندارند و از بین رفته اند و ملت‌هایی نیز بوده اند که بعدها بوجود آمده و در عرصه تاریخ حضور فعال داشته و دارند. هیچکدام از این تقدم و تاخراها نباید موجب آن باشد که جغرافیای جهان و تاریخ آنرا عوض کنیم. اعراب در آن زمان ناچار بوده اند که از نامی استفاده کنند که تا به آن روز رسم بوده است و این نام خلیج پارس بوده است که آنها معرب آن یعنی فارس را استفاده می کردند. حال نباید سابقه تاریخی را که مستقل از اراده ما وجود داشته است و نسل به نسل به ما منتقل شده است وسیله تفرقه و دشمنی گردانید. پیشنهاد تغییر نام تنها با انگیزه دشمنی و نه دوستی صورت می گیرد. زیرا نیازی به این تغییر نام نیست. این نام را تاریخ تحولات این منطقه پدید آورده و انتخابش به من و شمای نوعی ربطی ندارد و نداشته است. باید آنرا همانطور که بوده است مانند سایر نامهای مشابه غیر ایرانی و یا پارسی پذیرفت. این نظر شما درست است که امپریالیستها در این عرصه به تفرقه افکنی مشغولند ولی از این دسیسه امپریالیستی نمی شود نتیجه گرفت که باید نام خلیج فارس را از بیگ نام دیگر که مورد تأیید طرفین باشد تغییر داد. فکر می کنید که امپریالیستها پس از تغییر نام از دسیسه و توطئه دست بر می دارند. ولی ما ربط نام خلیج فارس را به اعراب ایرانی نفهمیدیم. مگر قرار است چون در ایران اعراب نیز زندگی می کنند که ایرانی هستند برای اینکه آنها «بدشان» نیاید نام خلیج فارس را عوض کنیم. حال اگر از نام بعدی آذربایجانها خوششان نیاید چه خاکی بر سرمان بکنیم. این روشی را که شما برای اداره کشور و «رفع نفاق ملی» توصیه می

کنید غیر اصولی و یک سیاست سردرگمی و سراسیمه وار است که قادر نیست هیچگاه استواری سیاسی داشته و نقش منبرانه رهبری را ایفاء کند. سیاستی که بر اساس بدست آوردن دل این و آن تدوین شود صرفا به اعتبار تزلزلش در هم شکستنی است.

شما با استناد به مدارکی که در زمینه اثبات نام خلیج فارس منتشر شده است به کتابی در نمایشگاه کتاب فرانکفورت که جمهوری اسلامی ارائه داده است اشاره می کنید و می نویسید: «کتاب مزبور از شاهکارهای جعل تاریخی بوده بطوریکه تصاویر رنگی حتی قبل از اختراع چاپ رنگی!!! را نیز شامل میشود.»

ما حقیقتا از این نوع استدلال در شگفت شدیم. امروزه همه نقشه های جهان حتی نقشه های دست نویس دوران عتیق به پاس پیشرفت فن چاپ به صورت رنگی چاپ می شوند. حتی امروزه می شود فیلمهای سیاه و سفید اوایل قرن گذشته را به صورت رنگی نمایش داد، در حالیکه همه آنها قبل از اختراع صنعت چاپ ترسیم شده و یا قبل از پیشرفت صنعت فیلمبرداری مدرن تهیه شده اند. مگر همان آثار هردوت و یا سایر آثار مورد استناد شما که در اثر اختراع صنعت چاپ به صورت کتاب در آمده اند قبل از اختراع صنعت چاپ به صورت واقعی وجود نداشته اند، حتما داشته اند. ولی شما امروزه قادرید آثار آن بزرگان را با حروف الفبای مدرن مورد مطالعه قرار دهید. آیا می شود به استناد اینکه در آن دوران چنین حروف پیشرفته الفبائی وجود نداشت تمام تاریخ عالم را بزیر پرسش کشید؟ مطمئنا شما نیز با ما در این عرصه هم عقیده اید. نه نفرت از جمهوری اسلامی و نه نفرت از رژیم منفور پهلوی نباید ما را به اظهار نظرهای غیر منطقی و نادرست بکشاند که در عمل بنفع دشمنان مردم ایران تمام می شود.

پاره ای اسناد انکارناپذیر در مورد نام «خلیج پارس»

«... تحول و تکامل وسایل حمل و نقل، ارتباط نقاط مختلف را از راه دریا و خشکی آسان کرد. مصریها، در دوره امپراتوری میانه، قایق‌هایی با ۱۷ متر طول و ۲۰ متر عرض می ساختند که ظرفیت حمل ۱۲۰ نفر را داشت... مناطق متمدن به صورت مجموعه واحد و پیوسته ای از دجله تا نیل و آدریاتیک و از سواحل دریای سیاه تا خلیج فارس به هم مربوط بودند و در این مجموعه واحد رفت و آمد دایم و آزادی صورت می گرفت...» (کتاب سیر تاریخ پیشین صفحه ۱۹۸ اثر ولز)

گیریشمن که از ظرفیتهای بزرگ باستانشناسی جهان است مینویسد: «... یک فرماندن ایرانی به نام ستاسپه در قرن ۵ ق.م. با کشتی تا ماورای ستونهای هرکول (جبل الطارق) پیش راند. ملاحان یونانی، فنیقی و عرب ارتباط بین هند، خلیج فارس، بابل، مصر و بنادر بحرالروم را تأمین می کردند.» (مرتضی راوندی صفحه ۴۰۶ تاریخ اجتماعی ایران). (تکیه از توفان).

«استند، ضمن توصیف زندگی مکابیزوس، می نویسد: این مرد از روی خیرخواهی اردشیر را از چنگ یک شیر حمله ور رها ساخت، ولی اردشیر به جای سپاسگزاری گفت: «هیچ زبردستی نمی تواند حیوانی را پیش سرورش بکشد، کیفر چنین

کاری مرگ است.» و فرمان داد که خطا کار را سر ببرند، ولی بانوان درباری به یاری او آمدند و این فرمان به تبعید در کورته در خلیج فارس تخفیف یافت و «ارتوکسار» برای آنکه دلبری کرد و از مکابیزوس جانبداری کرد به ارمنستان تبعید شد» (نقل از تاریخ اجتماعی ایران صفحه ۴۱۹).

«مسلم بین النهرین برده دار، جاده های کاروان رو با ایران و قفقاز و متوسط (مدیترانه) مربوط بوده و از دریا با خلیج فارس و عربستان و اقیانوس هند رابطه داشته، در واقع مرکز طبیعی اقتصادی و سیاسی امپراتوری هخامنشیان و دیگر دولتهایی که بعدا تا قرون وسطی در شرق نزدیک پدید آمدند، بشمار می رفته است.» (همانجا ص ۵۴۵).

«جهازات مهمی بین خلیج فارس و بحر احمر در گردش بود و مبادلات اقتصادی بین هند و غرب را تأمین می کرد. پس از آنکه روم در جریان تجارت جهانی شرکت کرد مبادلات تجاری بین شرق و غرب فزونی گرفت.» (همانجا ص ۵۵۵). ریاکوونوف محقق شوروی در تاریخ اشکانیان می نویسد: «جاده اول از آسیای صغیر آغاز می شد و از سوریه و شمال بین النهرین می گذشت و به خلیج فارس منتهی می شد و دیگری جاده شمالی بود که از فرات آغاز می شد و پس از عبور از خاک ماد و پارت، به سوی شرق و ترکستان چین می رفت و به جاده معروف ابریشم چین می پیوست» (اشکانیان ص ۷۴).

«گورش کبیر برای نخستین بار موانعی را که راه ارتباط با هند وجود داشت، از بین برد و پس از او داریوش به شمال غربی هند نفوذ کرد و در حدود ۵۱۰ ق.م. «سکولاکس» را مأمور کرد که کوتاهترین راه دریایی میان خلیج فارس و دهانه رود سند پیدا کند و پس از پیدا شدن و کشف این راه، داریوش ناوگان به اقیانوس هند گسیل دشت.» (همانجا ص ۶۸۳).

ویل دورانت مورخ توانای فرانسوی پیشگفتار جلد نخست کتاب خود را با تاریخ ۱۹۳۵ امضاء می کند. وی در این کتاب همواره در بیان واقعیات تاریخی نام خلیج فارس را بکار می برد. حال به پاره ای از این نقل قولها توجه کنیم. «چون خواننده به نقشه جغرافیای پارس مراجعه کند و انگشت خود را از مصب رود دجله بر خلیج فارس تا شهر عراقی العماره حرکت دهد...» (نقل از کتاب مشرق زمین گاهواره تمدن اثر ویل دورانت).

«اگر به نقشه جغرافیایی خاور نزدیک باز گردیم و مسیر مشترک دجله و فرات را از خلیج فارس تا آنجا که به یکدیگر می رسند (نزدیک شهرچه تازه قرنه) تعقیب کنیم و...» (همانجا ص ۱۴۳).

«... چنین است که اسنادی از قدیمیترین فرهنگ آنان در آشور دیده می شود، و نیز احتمال دارد، همان گونه که از اساطیر بر می آید، از راه دریا و از خلیج فارس، یا از مصر یا از جای دیگر مهاجرت کرده...» (همانجا ص ۱۴۴).

«... این سرباز دلیر در خاور و باختر و شمال و جنوب پیش رفت و عیلام را به تصرف در آورد و به علامت پیروزی درخشان، شمشیر خود را در انبهای خلیج فارس شست و...» (همانجا ص ۱۴۷).

«بیشتر کالاها از راه آب حمل می شد. چون سنگ در سومر بسیار ادامه در صفا ۶

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

نظر توفان پیرامون خلیج...

کمیاب بود، آن را از راه خلیج فارس یا از قسمتهای شمالی دونه با فایق می آوردند و...“ (همانجا ص ۱۵۱).

این قانون جامع یکی از کارهایی است که به دست حموربی صورت گرفته است. به فرمان وی ترعه بزرگی میان کیش و خلیج فارس حفر شد...“ (همانجا ص ۲۶۲).

پس از آن، فلسطین و سوریه را به آسانی مسخر ساخت، و بازرگانان بابلی بر همه راههای بازرگانی باختر آسیا، از خلیج فارس تا دریای مدیترانه، مسلط شدند...“ (همانجا ص ۲۶۵).

پسرش سنخرب فتنه هایی را که در نواحی مجاور خلیج فارس برخاسته بود فرو نشاند و بر اورشلیم و مصر حمله برد...“ (همانجا ص ۳۱۴).

داریوش اول ترعه بزرگی میان دریای سرخ و رود نیل حفر کرد تا از این راه، به وسیله رود نیل، خلیج فارس را با دریای مدیترانه اتصال دهد...“ (همانجا ص ۴۱۵ ولی به نقل از اثر Rawlinson 427 به زبان انگلیسی).

و کشتی ها بندرهای چین را به اقیانوس هند و خلیج فارس پیوند می دادند...“ (همانجا ص ۷۷۵).

نشریه هفته نامه نسیم جنوب-بوشهر در مقاله حضور هلندیها در خلیج فارس، به نقل از اسناد هلندیها می نویسد: هلندیها قبل از اینکه تجارتخانه ی خود را در بندر عباس به سال ۱۶۲۳ م/۱۰۳۳ ه.ق. افتتاح نمایند، شعبه ای در بصره دایر نمودند و به تجارت اجناس از راه حلب مشغول بودند.

آنان در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ ه.ق. تجارتخانه ی خود را در بوشهر که برای مدتی تعطیل کرده بودند، مجدداً بازگشائی نمودند. اما سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ ه.ق. پایان دوره ی حضور قدرتمند هلندیها در بندرعباس بود. این بندر همان گونه که فلور، می نویسد از لحاظ بازرگانی و اداری مهمترین پایگاه در خلیج فارس و نشیمنگاه به اصطلاح هیات مدیران ایرانی(واک) به شمار می رفت...“ (فلور ویلم. اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلندی در عصر افشاریان و زندیان، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس تهران چاپ اول، ۱۳۷۱ ص ۱۷۸).

دانشنامه آزاد ویکی پدیا در این زمینه نوشته است: قدمت خلیج فارس با همین نام چندان دیرینه است که عده ای معتقدند: خلیج فارس گهواره تمدن عالم یا خاستگاه نوع بشر است...“ ساکنان باستانی این منطقه، نخستین انسانهایی بودند که روش دریانوردی را آموخته و کشتی اختراع کرده و شرق و غرب را به یکدیگر پیوند داده اند. اما دریانوردی ایرانیان در خلیج فارس، قریب پانصد سال پیش از میلاد مسیح و در دوران سلطنت داریوش اول آغاز شد. داریوش بزرگ، نخستین ناوگان دریایی جهان را به وجود آورد. کشتی های او طول رودخانه سند را تا کرانه های اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس پیومند، و سپس شبه جزیره عربستان را دور زده و تا انتهای دریای سرخ کنونی رسیدند. او برای نخستین بار در محل کنونی کانال سوئز فرمان کندن کانالی را داد و کشتی هایش از طریق همین کانال به دریای مدیترانه راه یافتند. در کتبه ای که در محل این کانال به دست آمده نوشته شده است: من پارسی هستم. از پارس مصر را گشودم. من فرمان کندن این کانال را داده ام از رودی که از مصر روان است به دریایی که از پارس آید پس این جوی کننده

شد چنان که فرمان داده ام و ناوها آیند از مصر از این آبراه به پارس چنان که خواست من بود...“ این نخستین مدرک مکتوب بجا مانده در باره خلیج فارس است. از سفرنامه فیثاغورث ۵۷۰ قبل از میلاد تا سال ۱۹۵۸ در تمام منابع مکتوب جهان نام خلیج فارس و یا معادلهای آن در دیگر زبانها ثبت شده است...

بندرهای مهمی در حاشیه خلیج فارس وجود دارد که از آنها می توان بندرشارجه، دویی، ابوظبی و بندرعباس و بوشهر را نام برد. دریانوردی در خلیج فارس پیشینه بسیار طولانی دارد ولی نخستین مدرک قطعی در این زمینه به سده چهارم پیش از میلاد مربوط است. پس از بسته شدن راه بازرگانی میان خاور و باختر در دوره عثمانی، پرتغالی ها متوجه اهمیت این خلیج شدند، به طوری که سراسر سده شانزدهم میلادی خلیج فارس را در تصرف خود داشتند. اما پس از آن انگلستان توانست کشورهای رقیب را از آن خارج کند و در آغاز قرن نوزدهم بر آن تسلط یابد. با این حال، در سالهای بعد نیز کشورهای حاشیه جنوبی آن بتدریج مستقل شدند و انگلستان پایگاههای خود را از دست داد.

و قبل از اینکه به نقل نظریات مارکس و انگلس بپردازیم ذکر یک نکته را برای درک مطلب مهم می دانیم. سابق بر این در ممالک غرب وقتی می خواستند از ایران نام ببرند واژه پارس را در مورد آن استفاده می کردند. تاریخچه امر بر می گشت به آثار تاریخنویسان یونانی که تحت جمشید را پرسپولیس می نامیدند و ایرانیها را پارسیان خطاب می کردند. این است که وقتی شما با واژه پارس و یا پارسیان در آثار قدیمی روبرو می شوید باید توجه کنید که احتمالاً معادل آن اگر به مفهوم کشوری بکار رود ایران است. خلیج فارس نیز در این آثار خلیج پارس است که امروزه ما معرب آن را که فارس باشد به کار می بریم. کارل مارکس در مقاله جنگ انگلیس و پارس(ایران-توفان) که در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ نوشته شده است و در نشریه نیویورک دیلی تریبون، شماره ۴۹۰۴ مورخ ژانویه ۱۸۵۷ به عنوان سرمقاله به چاپ رسیده است می آورد: انگلستان مدتهای مدیدی در پی کسب پایگاهی در خلیج پارس و قبل از هرچیز در پی تصاحب جزیره خارک بود که در شمال این آبها قرار داشت.

در همان مقاله در جای دیگر می آورد: در این لحظه سفیری از پارس(ایران-توفان) عازم پاریس است و شاید هم به پاریس رسیده باشد. در آنجا با احتمال قوی قضیه پارس(ایران-توفان) موجب یک بحث و جدل دیپلماتیک خواهد شد. در واقع فرانسه نسبت به اشغال جزیره خارک در خلیج پارس بی تفاوت نمی ماند.

کارل مارکس در مقاله جنگ علیه پارس(ایران-توفان) که در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷ نوشته شده است و در نشریه نیویورک دیلی تریبون، شماره ۴۹۳۷ مورخ ۱۴ فوریه ۱۸۵۷ به عنوان سرمقاله به چاپ رسیده است می آورد: در حوالی ماه مه ۱۸۳۸ زمانیکه محاصره(شهر هرات-توفان) تقریباً نه ماه طول کشید پالمستون پادداشت تهدید آمیزی به دربار پارس ارسال کرد و برای نخستین بار قضیه هرات را موضوع شکایت قرار داد و برای نخستین بار، ارتباط پارس و روسیه را مورد ملامت قرار داد. همزمان با آن، حکومت هند بیگ هیئت اعزامی نظامی دستور داد که روانه خلیج پارس شود و جزیره خارک را

تصرف نماید، همان جزیره ایکه کمی قبل از آن، توسط انگلیسها اشغال شده بود...“ فریدریش انگلس در مقاله دیدگاههای جنگ پارس و انگلیس(ایران-توفان) که در تاریخ فوریه ۱۸۵۷ نوشته شده است و در نشریه نیویورک دیلی تریبون، شماره ۴۹۴۱ مورخ ۱۹ فوریه ۱۸۵۷ به عنوان سرمقاله به چاپ رسیده است می آورد:

اول شهرهای غرب پارس: شیراز، شوشتر، تهران و اصفهان، دوم شهرهای افغانی کابل، غزن، قندهار و سوم شهرهای توران(ترکمستان-توفان): خیوه، بخارا، بلخ و سمرقند. بین تمام این شهرها رفت و آمد شایان توجهی صورت می گیرد و مرکز تمام این رفت و آمدها، ضرورتاً هرات است. راههایی که دریای خزر را به رودخانه هند و خلیج پارس را به رودخانه آمودریا وصل می کند.

انگلس در همان مقاله می نویسد: ستون جناحی متمرکز در تبریز، موظف خواهد بود که از مرزهای غربی ایران در مقابل عملیات خصمانه ترکیه دفاع نموده و به طرف همدان و شوشتر پیشروی کند تا هم در مقابل حمله ترکها، از تهران محافظت نماید و هم در خلیج پارس در برابر نیروهای مهاجم انگلیسی که در بوشهر پیاده شده اند قرار گیرد.

از نظر حقوقی این نام در تمام اسناد سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است و در سند کاری شماره ۶۱ سازمان ملل تاریخچه جغرافیا و اعتبار نامش تنظیم شده است Historical, Geographical and Legal Validity of the Name: PERSIAN GULF Twenty-third Dession Vienna,28 March-4 April (2006)

خلیج فارس همواره خلیج پارس بوده است و نادرست است که نامهای تاریخی را تغییر دهیم. دولت ترکیه علیرغم ناسیونالیسم شدید ترک هنوز نتوانسته نام سرزمینهای ارمنی نشین را علیرغم پاکسازی آنها تغییر دهد. ارز روم، وان، سلسله جبال ارارات نامهای قدیمی ارمنی باقی مانده اند و باید هم بعنوان این نامها باقی بمانند. جعل تاریخی به کسی خدمت نمی کند.

عبدالناصر رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۵۸ در دشمنی که با شاه ایران داشت با تکیه به ناسیونالیسم عرب دستور داد که نام خلیج فارس را به “خلیج عربی” تبدیل کنند. این اقدام ناصر دستاویزی بدست شاه داد تا تبلیغات ضد عرب و نفرت ضد عرب را در ایران دامن بزند. تا قبل از این اقدام هیچکس از “خلیج عربی” نام نمی برد. البته نباید فراموش کرد ناسیونالیسم عرب در آن دوران نقش مثبت و مترقی در جهان ایفاء می کرد و رهبری مبارزه ضد امپریالیستی را در منطقه بعهده داشت. شاه ایران ژاندارم منطقه و سنگ زنجیری امپریالیست آمریکا بود. وی با ترک خلیج فارس از جانب امپریالیست فرتوت انگلستان جای وی را گرفته بود و با الهام از دکترین نیکسون به ژاندارم منطقه بدل شده بود. اگر تا گذشته، امنیت منطقه بعهده امپریالیستها بود و آنها از جیب مبارکشان این مخارج را می پرداختند به پاس داشتن نوکری مانند شاه ایران مخارج پاسداری از امنیت منطقه بعهده شاه قرار گرفت تا پول گزاف نفت را برای منافع امپریالیستها خرج کند و مجدداً آنها را از طریق خرید اسلحه به جیب اربابانش باز گرداند. شاه موظف... ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

نظر توفان پیرامون خلیج...

شد جنبشهای آزادیبخش منطقه را علیه ارتجاع سیاه مذهبی و عقب مانده در هم بکوبد. ارتش ارتجاعی و اشغالگر شاه به سرزمین ظفار در حمایت از پادشاه عمان حمله برد و به نهضت مترقی، دموکراتیک و انقلابی ظفار صدمات فراوان زد. این بود که در آن دوران نزاع بر سر خلیج فارس و یا خلیج عربی تنها مفهوم تاریخی نداشت بلکه مفهوم سیاسی پیدا کرده بود. موضع گیری در حمایت از «خلیج عربی» دشمنی با شاه، با ژاندارم منطقه و با امپریالیست آمریکا محسوب می شد. حال آنکه تکیه بر «خلیج فارس» سیاست قلدری، اشغالگری، ژاندارمی شاه ایران را بذهنها متبادر نمی ساخت. نیروهای مترقی و انقلابی ایران نمی توانستند بعنوان اتباع کشوری که حکومتش قدر، متجاوز و اشغالگر و آدمکش و نوکر بیگانه بود از حمایت جنبشهای مترقی اعراب و فلسطینیها دست بردارند و دو دستی بنام خلیج فارس بچسبند. توفانها همواره در اسناد خویش با استناد به اسناد تاریخی نام خلیج فارس را بکار بردند. ولی در زمانیکه مجبور بودند در مراجع جهانی و یا اعلامیه های مشترک با این موضوع برخورد کنند واژه خلیج را بکار برده و در درجه نخست سعی می کردند که موردی برای تکیه بر این نام در اسناد مشترک پیش نیاید. در مواردی که باید اسناد نیروهای انقلابی به فارسی برگردانده می شد و نام خلیج فارس به نادرستی خلیج عربی نامیده شده بود توفان برگردان صحیح آنرا در پرانتز قرار می داد تا موضع ما را در این مورد بدون اینکه کوچکترین تزلزلی در امر حمایت از مبارزه خلقهای عرب بوجود آورد روشن کند. به نظر ما این موضع انترناسیونالیستی بود. و حزب ما با الهام از این درک است که امروز به نام خلیج فارس تکیه می کند. ممالک عربی منطقه همگی گمشته های امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا هستند. آنها حقوق مسلم ایران را با همدستی آمریکا مورد پرسش قرار می دهند. نقش آنها در منطقه انقلابی نیست ضد انقلابی است و همان وظایفی را بعهده گرفته اند که شاه ایران بعنوان ژاندارم منطقه بعهده گرفته بود. ناوگانهای تجاوزگران آمریکائی در خلیج فارس و دریای عمان غوطه می خورند و با نیت تجاوز به منطقه آمده اند. تحریکات امپریالیستها در جهتی است که تمامیت ارضی ایران را به خطر اندازد. در چنین شرایطی برخورد آگاهانه سیاسی تکیه به نام خلیج فارس است که دقیقا به یک نزاع سیاسی مانند سابق بدل شده است. نفی هر آنچه ایرانی است از جانب ارتجاع بین المللی در خدمت سیاست راهبردی امپریالیستها در منطقه است این است که باید نزاع بر سر خلیج فارس و یا تمامیت ارضی ایران و یا برخورد به ناسیونال شونیستهای کرد و ترک و عرب را در این چارچوب دید. این است که اتهام دوستان ما که ما را ناسیونالیست قلمداد کرده اند با واقعیت نمی خواند ناشی از آن است که این دوستان تحولات را در متن شرایط تاریخی خویش برای قضاوت قرار نمی دهند و باین جهت از ملاکهای ماتریالیسم تاریخی بشدت دور افتاده اند.

در مورد نام ایران

شما گزینش نام ایران برای میهن ما را به رضا شاه نوکر امپریالیست انگلستان نسبت می دهید. تاریخیچه نام ایران بسیار قدیمی تر از طول عمر

ننگین رضا شاه و خانواده پهلوی است.

هدف مقاله ما یک کار تحقیقی نیست چون در آن صورت باید در ادبیات و تاریخ گذشته ایران و بویژه در شاهنامه فردوسی به کنکاش بپردازیم تا ثابت کنیم که نام ایران به رضا شاه ربطی نداشته است.

ما به همین اسناد معاصر ایران استناد می ورزیم و نظر خوانندگان توفان را به مقالاتی جلب می کنیم که در ویژه نامه های انقلاب مشروطیت درج کردیم. برای یاد آوری لازم است که پاره ای از آن مدارک را در اینجا نقل کنیم تا خوانندگان متوجه شوند که حداقل از زمان انقلاب مشروطیت ایران، ما ایرانها نام کشور خویش را ایران می نامیدیم. البته در آن زمان از **ممالک محروسه ایران** سخن می رفت که بیان حضور اقوام و ملیتهای گوناگون در کشور ایران بود. بر همین اساس نیز بر تصویب انجمنهای ایالتی و ولایتی در قانون اساسی ایران تکیه گردید. ولی بهر صورت همه ملت های ایران خود را ایرانی می دانستند و در انقلاب مشروطیت ایران نیز با همین انگیزه شرکت کردند و قانون اساسی مشروطیت ایران را خلق نمودند. این ناسیونال شونیستهای ایرانی و بویژه ناسیونال شونیستهای آذری هستند که با دروغگوئی و پخش جعلیات در مورد تاریخ ایران و دامن زدن به نفرت اختراعی ترک و فارس در پی تجزیه ایرانند. آنها در جایی که میدان را خالی می بینند ترک و فارس را در مقابل هم قرار داده و به نفرت ملی دامن می زنند تا دستاویزی برای جدائی بتراشند. آنها در پی الهام از جنگ شیعه و سنی در عراق اند تا با تکیه به فرومایه ترین احساسات عقب مانده و دشمنی و نفاق افکنی زمینه مادی و توجیه تراشی برای برادر کشی و تجزیه از ایران را فراهم آورند. برای آدمکشی به ایجاد افکار عمومی کاذب که متکی بر نفرت بیرحمانه باشد نیاز دارند. آنجا که جنگ ترک و فارس بردی ندارد، به جنگ ترک و ایران دامن می زنند و سراسر تاریخ مشترک خلقهای ایران را نفی می کنند. این ناسیونال شونیستهای ملل اقلیت هستند که بجای تبلیغ برادری و همبستگی میان خلقهای ایران و لزوم وحدت میان زحمتکشان این ملت ها مدعی می شوند که ما ایرانی نیستیم، «ترک» هستیم و این رضا شاه بوده است که این نام را بر ایران گذارده است. آنها روی نفرت مردم ایران از سلسله پهلویها حساب باز می کنند و با چسباندن نام ایران به رضا شاه هدفشان نابودی ایران است و نه رضا شاه. روشن است که ترک یا فارس و یا کرد و عرب بودن مغایرتی با ایرانی بودن ندارد. حتی در قیل از انقلاب مشروطیت نیز از ممالک محروسه ایران سخن به میان می رفت که یکی از آنها آذربایجان بعنوان ولیعهد نشین ایران بود. ایران نام ملت خاصی نیست. نام سرزمینی است که همه این ملیتها طی قرن ها در مسالمت و همکاری، تاریخ مشترکی را با عاطفه مشترک و سرنوشت مشترک و اقتصاد مشترک و فرهنگ مشترک بنا نهاده اند. این سابقه تاریخی همان تفاوتی است که میان تاریخ خلقهای ایران و تاریخ خلقهائی وجود دارد که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق زندگی می کردند. یکسان سازی و شبیه پروری این دو مقوله بشدت ضد علمی و در تضاد کامل با واقعیت تاریخ تحول جامعه ایران قرار دارد. ما ایرانی نیستیم ترک هستیم احقانه ترین استدلالی است که یک عوام فریب می تواند به آن توسل جوید. ایران را به

فارسها نسبت دادن شعبده بازی حیل گرانه ناسیونال شونیستهای ملت های اقلیت است که در درون ملت های خویش نیز مفردند. ایران ساخته و پرداخته رضاخان نیست. اینکه اساسا اینگونه برخورد به رضا شاه برخوردی علمی و قابل دفاع است جای بحث اش فعلا اینجا نیست. چون کار دشمنی سفیهانه با رضا شاه تنها می تواند آب به آسیاب روشن فکران خود فروخته ای بریزد که از دربار پهلوی درهم و صله ای می گیرند و نظیر باقر پرهام و یا میرفطروس در مورد «خدمات رضا خان» و نقش وی در «مدرنیته» و «ضرورت دیکتاتوری سیاسی» قلمفرسائی می کنند و جعلیات بهم می بافند.

آنچه که برخی با شهادی از آن می خواهند برای تجزیه ایران سوء استفاده کنند این واقعیت است که در زمان رضا شاه نام ایران در عرصه جهانی و دیپلماتیک و جامعه ملل و سازمان ملل متحد و همه سازمانهای تابعه آن از نام نادرست «پارس» که غربی ها به کار می بردند بنامی تبدیل شد که خود ایرانها به صورت رسمی در ایران از آن استفاده می کردند. از آن پس سفارتخانه های ایران سفارتخانه های «پارس» نبود و یا در نقشه ها، دانشنامه های جهان و کتب درسی مدارس در سایر ممالک از نام ایران بجای نام «پارس» استفاده می شد. رضا شاه نام ایران را عوض نکرد. نام ایران را رسمیت جهانی و قانونی داد. و این اقدام با واقعیات جامعه ایران همخوانی داشت. نام ایران مغایرتی با کثیر الملله بودن جامعه ایران نداشت، حال آنکه نام «پارس» منبع سوء تفاهم و بیانگر ترکیب ملی جامعه ایران نبود.

بیانید با هم سری به نشریات سابق توفان بزنیم و در اسناد کنکاش کنیم:

در ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۲۴ هجری قمری، ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ شمسی، مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضاء می کند. در این فرمان، از جانب مظفرالدین شاه قید و تاکید شده بود که مجلس شورای ملی موظف است: «به هیأت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید» و پس از افتتاح «به اصلاحات لازمه در مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید».

در نظامنامه و آئین نامه های انتخاباتی در زمان مشروطیت می آید در شهر ها هم هر طبقه حق انتخاب یک نفر را داشت، و مقرر شده بود که تعداد نمایندگان تمام ممالک ایران از دویست نفر نباید بیشتر باشند. در ضمن «مدت ماموریت نمایندگان ملت» به دو سال محدود، و در پایان این مدت، انتخابات در «تمام ممالک ایران» تجدید میشد.

در مورد سوگند وفاداری به شاه، کمیسیون دولتی پیشنهاد کرده بود که نمایندگان به قرآن کریم «قسم بخورند که نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی راستگو و صادق» باشند و «نسبت به اساس سلطنت خیانت» نکنند. این اصل البته تنشی زود گذر ایجاد کرد و یکی و وکلا گفت که «در کلاهی ملت نوکر و اجزاء مخصوص» نیستند و در هیچ جا معمول نیست که به وکلاهی ملت قسم بدهند. اما سر انجام نمایندگان پذیرفتند که باین ترتیب سوگند یاد کنند که ما «به قرآن قسم یاد می کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهمانکن... ادامه در صفحه ۸

نظر توفان پیرامون خلیج...

با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران».

بموجب اصل دوم قانون اساسی این مجلس، که «مجلس شورای ملی» نامیده میشود، «نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند».

بحث بطور عمده بر سر اصل دوم قانون است که به موجب آن «مجلس مقدس شورای ملی، که به توجه و تایید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بدل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تاسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد»، و برای جلوگیری از انحراف از این امر، در همین اصل مقرر شده بود که «در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین، که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند»، تعیین می شدند «تا مواردی که در مجلسین عنوان می شود به وقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکنند»، و روشن است که «رای این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و گذشته از آن این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عسر عجل الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود».

در جریان مذاکرات معلوم شد که علت عمده تاخیر در طرح و تصویب متمم قانون اساسی این اصل و اصل اول آن است که در آن گفته شده «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثناعشریه است [و] باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد».

باین ترتیب هشت ماه پس از اولین جلسه مجلس در ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۴، که از «اهمیت تکمیل قانون اساسی» در آن سخن می رود، و چهار ماه پس از تصویب اصل تقدم شرح بر قانون و نظارت علمای شرح بر تصویب قوانین، کار تصویب و توشیح قانون اساسی پایان می پذیرد و در همین روز مجلس شورای ملی این خبر را طی تلگرافی، بشرح زیر به شهرهای ایران مخابره میکند: «بحمد اله و المنة ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و مایه و حافظ بیضه اسلام، و استحکام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصر در روی این اساس مقدس استوار خواهد شد، امروز که به حساب شمسی روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است به حسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلائی این اساس مقدس است، به صحه مبارکه اعلیحضرت قویوشکت اقدس همایون شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه توشیح گردید. جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانه این موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت تامه به قوانین مملکتی قرار داده خود را شایسته و سزاوار چنین عطیه مقدسه معرفی کنند».

در عوض مجلس علاوه بر تاکید بر «مشروطه بودن سلطنت» (اصل ۳۶) این اصل را نیز

بتصویب می رساند که هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی تواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود و در حضور نمایندگان ملت «به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است» سوگند یاد کند که علاوه بر صرف همت خود در «حفظ استقلال ایران» و «حدود مملکت و حقوق ملت» نگهبان «قانون اساسی مشروطیت ایران» باشد و «بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت» نماید «و در تمام اعمال و افعال ... منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته» باشد (اصل ۳۹).

تنها یکبار در «صورت قسم نامه» و کلامات «خداوند» و «قرآن» بکار رفته بود که نمایندگان مجلس باید به این دو سوگند یاد می کردند که تکالیفی را که به آنان رجوع شده «با کمال راستی و درستی و جد و جهد» انجام دهند و «به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت» نکنند و «هیچ منظوری... جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران» نداشته باشند، و باری دیگر نیز عبارت «هوالله تعالی» در پایان «نظامنامه» و پیش از امضای شاه و ولیعهد و صدراعظم ثبت شده بود.

از اینها مهمتر حقوق و اختیارات ملت است که در «نظامنامه اساسی» مطلقا مسکوت ماند و مدت کوتاهی پس از سر و سامان گرفتن مجلس اول «متمم قانون اساسی» در فصل «حقوق ملت ایران» بتصویب این مجلس رسید. این فصل، که بلافاصله پس از اعلام «طریقه حقه جعفریه» بعنوان «مذهب رسمی کشور و نظارت علمای این طریقه» بر تدوین قوانین، و همچنین اشاره به نحوه تعیین حدود کشور و پایتخت آن و رنگهای پرچم ایران و تعطیل بردار نبودن اساس مشروطیت (اصول ۱ - ۷)، در فهرست اصول متمم قانون اساسی آمده، یک سلسله حقوق انسانی را برای عموم مردم ایران تامین و تضمین کرده است.

نخستین اصل حقوق ملت، همانطور که در این قانون آمده، «مساوات» همه ایرانیان در برابر قانون است باین ترتیب که «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود» (اصل هشتم)

علاوه بر اینها در واقع در تمام مواردی که ذکر مراعات و حفظ حقوق تمام «افراد مردم» (اصل نهم) و یا عدم تجاوز به «حقوق هیچیک از ایرانیان» (اصل چهاردهم) میان میاید اصل مساوات تمام شهروندان ایرانی بخودی خود تثبیت شده و آنچه مسلم است

پس از این ازدحام مظرفالدین شاه به وخامت اوضاع پی برده نخستین دستخط خود را در مورد پذیرفتن عدالتخانه به صدراعظم فرستاد. در دستخط چنین گفته می شد:

«ترتیب و تاسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرح مطاع و آسایش رعیت، از هر مقصود مهمی واجبتر است... مقرر می فرمائیم برای اجراء این نیت مقدس، قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دائر شود و به وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود...».

رفیق احمد قاسمی در اثر خویش «شش سال انقلاب مشروطیت ایران» از انتشارات حزب کار ایران (توفان) مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۵ با اشاره به اصل هشتم متمم قانون اساسی که می گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی

متساوی خواهند بود».

به این نقل قول از سخنان سردار ملی ایران ستارخان به کنسول تزار روس در تبریز توجه کنید: «آقای جنرال کنسول! من می خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیابند، من زیر بیرق بیگانه نروم.»

در همان زمان انقلاب مشروطه اشعاری در ایران سروده می شد که از جمله شعری به زبان آذری است که به فارسی برگردانده شده است:

«زنده باد مشروطه آباد باد ملک ایران از دو سال پیش شورش ایران شروع شد.

اگر مشروطه را بخواهی

آنگاه آزادی انسان را خواسته ای

من فدای هزاران پاک باخته ای این راه هستم

فتح شد در این تاریخ دژ تهران ۱۹۰۹ میلادی، ۱۳۲۷ هجری

زنده باد مشروطه آباد باد ملک ایران»

عارف قزوینی شاعر انقلابی ایران می گوید:

«خوابند و کیلان و خرابند وزیران

برند به سرقت همه سیم و زر ایران

ما را نگذارند به يك خانه ویران

یارب بستان داد فقیران ز امیران

چه کجرفقاری ای چرخ چه بد کرداری ای چرخ

سر کین داری ای چرخ نه دین داری نه آیین داری»

نام ایران را شما در آثار بزرگان مارکسیست از جمله رفیق لنین پیدا می کنید:

«پس از انقلاب روسیه انقلاب ترکیه و ایران و چین فرا رسید. اکنون در عصر این توفانها و بازتاب مجدد» آنها بر اروپا زندگی می کنیم... دیگر هیچ نیروئی در جهان قادر نیست اسارت قبلی را در آسیا احیاء کند و دموکراتیسم قهرمانانه توده ای مردم را در کشورهای آسیائی و نیمه آسیای از صحنه زمین براندازد» (لنین جلد ۱۸ صفحه ۵۴۶).

و یا در جای دیگر:

«پس از جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب دموکراتیک همه آسیا-ترکیه، ایران و چین را فرا گرفت. در هند انگلیس نیز هیجانانگیز رو به افزایش است».

جالب است که جنبش انقلابی-دموکراتیک اینک هند هلند- جزایر جاوه و مستعمرات دیگر هلند را ... فرا گرفته است... سرمایه داری جهانی و جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه بطور نهائی آسیا را بیدار ساخته است. صدها میلیون سکنه فراموش شده و مستغرق در رکود قرون وسطائی برای زندگی نو و مبارزه بخاطر حقوق اولیه انسانی و دموکراسی از خواب بیدار شده اند. کارگران کشورهای پیشرفته جهان با علاقه و شور فراوان رشد عظیم جنبش جهانی آزادیبخش را در همه قطعات عالم و در کلیه اشکال آن دنبال می کنند. بورژوازی اروپا که از نیروی جنبش کارگری بوخت افتاده خود را به آغوش ارتجاع نظامیان، روحانیون و جهالت پروری افکنده است. اما به جای این بورژوازی در حال فساد، پرولتاریای کشورهای اروپائی و دموکراسی جوان کشورهای آسیائی می آید که به نیروی خود کاملا اطمینان دارد و از اعتماد توده ها برخوردار می باشد. بیداری آسیا و آغاز مبارزه پرولتاریای پیشرفته اروپا برای حاکمیت گواه گشایش دوره جدید تاریخ جهانی در اول قرن بیستم هستند» (همان اثر جلد ۱۹ صفحات ۶۵ تا ۶۶).

لنین به خصلت جنگ... ادامه در صفحه ۹

زندانیان سیاسی را بی قید و شرط آزاد کنید

نظر توفان پیرامون خلیج...

غارترانه امپریالیستی تکیه کرده و همدستی نیکلای روس و ویلهلم آلمان را در سرکوب انقلاب ایران نشان می دهد:

«اینکه نیکلای دوم و ویلهلم دوم هر دو نمایندگان طبقات مرتجع و سرمایه دار کشورهای خود بودند، اینکه هر دوی آنها در دهساله اخیر سیاست غارت کشورهای دیگر، غارت چین، اختناق ایران و تجزیه ترکیه و تقسیم آنرا اجراء نموده اند و اقیانوس است» (همانجا جلد ۲۴ صفحه ۹۱).

ما پاسخ به نامه را در همینجا به پایان میبریم و امیدواریم که توضیحات فوق مورد توجه این دوستان و رفقا قرار گیرد. باید به تغییر و تحولات جهان و منطقه و خطراتی که موجودیت مردم ایران را تهدید میکند حساس و هوشیار باشیم و بعنوان کمونیست و انترناسیونالیست واقعی در جهت تقویت و تحکیم اتحاد و یکپارچگی همه خلقهای ایران بویژه کارگران و زحمتکشان علیه ارتجاع و امپریالیسم از هیچ کوششی دریغ نورزیم.

پیامدهای سیاست تجاوز...

مناطق جنوب، غرب و شرق ایران آشوب بپا خواهند کرد. ممالک عربی همدست آمریکا در منطقه می کوشند از نقش ارتجاعی صهیونیسم در منطقه بکاهند و ایران را در افکار عمومی مردم عرب جایگزین صهیونیستها گردانند. آنها می بینند که حسن نصرالله در لبنان و اسماعیل هنیه در فلسطین به خاطر مقاومتشان در مقابل آمریکا و اسرائیل به پرچمهای مبارزه و قهرمانان نمونه در ممالک عربی بدل شده اند و نزدیکی آنها به ایران وحشت ممالک سنی مذهب آمریکائی را دو چندان کرده است.

پیامدهای این سیاست جنگ مذهبی بسیار خطرناک است. مبارزه ملی و طبقاتی را به کجراه برده و به جنگ کور مذهبی بدل می کند که دودش در درجه اول به چشم خلقهای منطقه و سپس ایران خواهد رفت. ملاهای خیانتکار که بر آتش خرافات مذهبی می دمند می خواهند شکست مقتضحانه خویش را در استقرار یک رژیم اسلامی مذهبی در ایران با توسعه حکومت شیعه در منطقه جبران کنند و «حقانیت» خویش را به ثبوت برسانند. راه انداختن دسته های سینه زنی و قمه زنی و به کف گرفتن علم و کتل و روضه خوانیهای تکراری باید بیک جنگ روانی در منطقه دامن زده و قدرت سازماندهی و تبلیغاتی آنها را به نمایش بگذارد. این گونه نمایش «قدرت» که صرفا توخالی و موقتی است تنها موجب خشم و وحشت سایر ادیان و دولتهای ارتجاعی منطقه را فراهم آورده به ایجاد یک جبهه متحد ارتجاع مذهبی مقابل با حمایت امپریالیسم و صهیونیسم یاری می رساند.

تقویت سنی مذہبان در مقابل شیعه مذہبان پرده ساتری بر زورگویی امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه ایجاد خواهد کرد. هر مقاومتی در مقابل قوای اشغالگر در عراق، لبنان و فلسطین، تحت الشعاع جنگ شیعه و سنی قرار خواهد گرفت و جهت مبارزه ضد استعماری و ضد اشغالگری در منطقه را منحرف خواهد کرد. مرزهای مبارز ملی و

طبقاتی مخدوش می گردد و مذهب بار دیگر ابزاری در دست نیروهای سپاه ارتجاعی برای اسارت مردم منطقه خواهد شد.

صهیونیستها از نزاع میان شیعه و سنی بسیار سود می برند. آنها با تجزیه عراق موافقت زیرا امکان تنفس دراز مدتی را برای آنها فراهم می آورد و فشار ممالک اسلامی را بر اسرائیل کاهش داده و در کردستان عراق نیروی متحد بالقوه ای را خواهد یافت که از آنها بر ضد نهضت آزادیبخش اعراب استفاده خواهد کرد.

نفوذ شیعیان لبنان به رهبری حسن نصرالله که پوزه صهیونیستها را برای نخستین بار به خاک مالید و وحشت ممالک سازشکار عرب را دو صد چندان نموده است. این نفوذ که با مقاومت قهرمانانه در مقابل نیروی متجاوز صهیونیستی به کف آمده است به حق خواهان اجرای دموکراسی ادعائی غربیها در لبنان است. آنها می خواهند که دولت دست نشانده که نماینده اقلیت ناچیزی در لبنان است و تنها به زور اسلحه امپریالیستها از طریق سربازان سازمان ملل خود را حفظ می کند کنار رود و در یک انتخابات دموکراتیک و آزاد حکومت وحدت ملی مرکب از شیعیان، سنی ها و مسیحیان بر سر کار آیند. امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعین با این خواست دموکراتیک و منطقی مخالفند و امپریالیست فرانسه که از نفوذ شیعیان در منطقه سنتی نفوذش به شدت نگران است پلی برای وحدت میان اروپا و آمریکا شده تا جمهوری اسلامی ایران را مهار کنند. آنها با تمام قدرت از یک رژیم اقلیت ناچیز و نوکر امپریالیسم بنام فواد سنپوره دفاع می کنند.

سیاست دامن زدن به جنگ شیعه و سنی سیاست امپریالیستها و صهیونیستها در خدمت لگام زدن به جمهوری اسلامی و کاستن از نفوذ آنها در منطقه است. این سیاست جهت اصلی مبارزه ضد امپریالیستی مبارزان بالقوه ضد امپریالیست را منحرف کرده به برادر کشی و انحراف مبارزه ضد استعماری منجر می شود. در این مبارزه بازنده اصلی مبارزان واقعی ضد امپریالیستی هستند که مبارزه آنها به عقب رانده می شود.

بی جهت نبود که انفجار مسجد عسکری در سامره را همه به یک نیروی آموزش یافته نظامی نسبت می داند که با احتمال قوی از کماندوهای اسرائیلی بوده اند تا نزاع میان شیعیان و سنها را همیشه تر و تازه نگهدارند. آنها همین سیاست را در فلسطین میان حماس سنی و فتح سنی در پیش گرفته اند. در آنجا نیز که پای شیعیان بطور بلاواسطه در میان نیست از همان سیاست مشهور تفرقه بیاندازو حکومت کن سود می جویند.

حزب ما هوادار یکپارچگی عراق است. حزب ما نزاع شیعه و سنی را دسیسه امپریالیستی و صهیونیستی ارزیابی می کند که توسط صهیونیستها و ممالک مرتجع عربی به آن دامن زده می شود. حزب ما خواهان کسب حقوق ملی خلق کرد در چارچوب عراق متحد و دموکراتیک است.

اشغال و یا بمباران ایران

کابوس عراق و لبنان و فلسطین که سپر بلای مردم ایران شده اند وضعیتی را بوجود آورده است که امپریالیستها جسارت آنرا ندارند که مستقیما به سرزمین ایران تجاوز کنند و تهران، تبریز، اصفهان و یا شیراز را اشغال نمایند. اشغال گسترده ایران نه از نظر سیاسی و نه از نظر نظامی ممکن نیست. امپریالیستها در مجموع نیز توان اشغال سرزمین مینهن ما را ندارند. مردم قهرمان ایران همه آنها را

به سیخ کشیده کباب کرده و «می خورند». ولی اشغال جزیره خارک و یا سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی و یا بخشی از خرمشهر و آبادان می تواند در دستور کار آنها قرار داشته باشد. بمباران مناطق صنعتی ایران صرفنظر از اینکه به صنایع هسته ای ربطی داشته باشد یا نداشته باشد از گزینه های امپریالیستهاست. آنها خواهان نابودی ایران و کشتادن ایران به عهد حجرند. ما باید تجربه کره شمالی، ویتنام، کامبوج و لائوس، تجربه فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان و یوگسلاوی را در نظر مجسم کنیم و از این تجارب گرانبها بیاموزیم. این تجارب برای شناخت ماهیت امپریالیستها بسیار اهمیت دارد. آنها بدون کوچکترین ناراحتی وجدان که ندارند با سیاست بجای گذاردن زمین سوخته می آیند و به ایران تجاوز می کنند. مناطق مسکونی را بنام نامی «حقوق بشر»، «آزادی و دموکراسی»، «حمایت از مدرنیته»، «مبارزه علیه «اسلام سیاسی» و... با خاک یکسان خواهند کرد. در ایران گاز و بمبهای سمی و میکروبی و آلوده به مواد اورانیوم برای زدودن تقاله های اتمی خویش پرتاب خواهند کرد. بیماری سیاه زخم را که در آزمایشگاههای آمریکا آماده کرده اند پخش می کنند. بیماری ایدز را از طریق پلاسماي خون در چارچوب «امدادهای بشردوستانه» به ایرانیه منتقل می کنند. همانطور که در زمان جنگ این کار را امپریالیستهای فرانسوی کردند. کاری که در ایران می کنند همان کاری است که در عراق و یوگسلاوی و ویتنام کردند. رسانه های گروهی «دموکراتیک و آزاد» آنها توری از دروغ و سکوت بر روی این جنایات خواهند انداخت تا افکار عمومی مردم جهان از این همه جنایت با خبر نشود. شما امروز شاهد هستید که تا به چه حد در مورد مبارزات مردم عراق و فلسطین و لبنان و افغانستان سکوت کرده و یا دروغ می گویند. طبیعتا باید این جو را شکست.

تمام این برنامه روی میز جرج بوش و دیک چنئی قرار دارد. اسرائیل صهیونیست بخشی از این جنایات ضد بشری را بعهده می گیرد.

این سیاست تهدید ایران به نابودی تنها به نفع رژیم جمهوری اسلامی و اتحاد یکپارچه مردم بر ضد تجاوز بیگانگان است. رژیم از این تهدیدات سود می جوید تا اپوزیسیون مترقی ایران را سرکوب نماید و حقوق مسلم آنها را به زیر پا بگذارد. امپریالیستها با این سیاست فضائی از نفرت علیه خویش در ایران فراهم می آورند و وقتی مردم ایران فاجعه عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین را در مقابل خویش می بینند بدمان رژیم جمهوری اسلامی پناه می برند. می گویند «خدا را شکر که ما به سرنوشت عراق دچار نشده ایم» سرنوشتی که از وضعیت فعلی به مراتب بدتر و فاجعه آمیز تر است. مردم می گویند هشیار باشیم که وضع از این بدتر هم می تواند بشود. در اینجا امپریالیسم و صهیونیسم در خدمت ارتجاع سپاه ایران قرار گرفته اند و برخلاف این تصور که می توانند آنها را تضعیف کنند به تقویت آنها پرداخته اند. جنگ برای رژیم جمهوری اسلامی یک «موبیت الهی» است.

چه اشغال موضعی و چه بمباران ایران در لحظه نخست به نفع آمریکاست. دوباره جرج بوش می تواند سینه اش را سپر کند و روی یکی از ناوهای جنگی آمریکا ظاهر شود و با صحنه سازی بگوید فاتح جنگ است و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده است. ولی عمر چنین دروغها و اداء و اطوارهای «آبدوغ... ادامه در صفحه ۱۰

دسیسه های رنگارنگ امپریالیستها علیه مردم ایران را بر ملا کنیم

پیمادهای سیاست تجاوز...

خیاری، فقط چند ساعت است. چون تازه جنگ واقعی شروع می شود. همه کارشناسان نظامی با این حساب می کنند که موشکهای و نیروی هوایی ایران پایگاههای آمریکائی را در بحرین و قطر و عربستان سعودی و جاههای و لوله های انتقال نفت را بمباران خواهند کرد. قایقهای سریع ایرانی در خلیج فارس خروج نفت را از تنگه هرمز با اشکال روبرو خواهند کرد. عربستان سعودی قادر نخواهد بود با افزایش تولید نفت و کاهش قیمتها جنایتکارانه مانند زمان جنگ ایران و عراق به کشته شدن صدها هزار ایرانی یاری رساند. بهای نفت افزایشی سرسام آور خواهد یافت. اقتصاد غرب بشدت تهدید می شود. خسارت اقتصادی وارده به تاسیسات نفتی و صنعتی منطقه علیرغم تسلیحات ضد هوایی فروخته شده به امارات متحده عربی و عربستان هنگفت خواهد بود و تعمیرات آن سالها بطول می انجامد. این بار اروپا نمی تواند از نفت ارزان عربستان سعودی برای رونق اقتصادی خویش به قیمت جان صدها هزار ایرانی استفاده کند. مردم جوامع صنعتی این فشار را بر روی گوشت و پوست خود حس خواهند کرد. جو نارضائی در ممالک امپریالیستی بنفع آمریکا نخواهد بود زیرا که مردم این ممالک قبل از آغاز جنگ با برگزاری تظاهرات ضد جنگ ابتکار عمل مبارزه ضد امپریالیستی را بعهد گرفته و این فضا را بعد از شروع جنگ بر ضد امپریالیستها مورد بهره برداری قرار خواهند داد.

اعتراضات مردم منطقه، کشورهای مسلمان و غیر مسلمان، کمونیستها، دموکراتها و لیبرالها و بشردوستان در سراسر جهان وضعیتی را در منطقه بوجود خواهد آورد که خشک و تر با هم می سوزد. معلوم نیست چهره خاور میانه و نزدیک پس از تجاوز آمریکا به ایران همان چهره گذشته باشد. پادشاه اردن رفتنی است، امارات متحده عربی با درهم شکستگی اقتصادی روبرو خواهد شد. از کویت چیزی باقی نخواهد ماند. مبارزات مسلحانه در تمام ممالک منطقه اوج خواهد گرفت. وضعیت عراق و فلسطین، لبنان و افغانستان قابل کنترل نخواهد بود. هنوز اسرائیل از گجی ضربه حزب الله لبنان که مزه آن را چشید بدر نیامده است. از دیوار چین تا مغرب از اندونزی تا ونزوئلا موج قدرتمند مبارزه ضد امپریالیستی بوجود خواهد آمد. ممالک امپریالیستی و سرمایه داری نیز در میان خود برای حمله به ایران اتفاق نظر ندارند و نخواهند داشت. جبهه آنها از هم اکنون شکننده است و آمریکا در این جبهه تنها خواهد ماند. ممالک غیر متعهد که می بینند امپریالیستها با زورگویی همه پیمانهای جهانی را علیرغم امضاء نهادن زیر آن زیر پا می گذارند و با ایزار، شورای امنیت سازمان ملل، به اقدامات غیر قانونی و نقض پیمانهای جهانی مشغولند می فهمند که این شتر فردا دم در خانه آنها نیز خواهد خوابید. پیمانها و قراردادهای بین المللی چه ارزشی دارند چنانچه «شورای امنیت سازمان ملل» بزور امپریالیستها قادر باشد آنها را نقض کند و از درجه اعتبار ساقط نماید. مگر می شود با استناد به رای غیر قانونی شورای امنیت حق قانونی ایران را در غنی کردن اورانیوم نقض کرد؟ مگر می شود با استناد به رای غیر قانونی و قلدرمنشانه شورای امنیت سازمان ملل در مورد حق غنی کردن اورانیوم توسط ایران پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای را از درجه اعتبار ساقط کرد؟ ممالک غیر متعهد

همانگونه که در اجلاس هاوانا در کوبا نشان دادند تجاوز امپریالیستها را تأیید نخواهند کرد. امپریالیست آمریکا در عرصه دیپلماتیک و سیاسی بهر صورت علیرغم سیاستهای سفیهانه احمق نژاد در تحریک افکار عمومی بازنده خواهد بود و در عرصه نظامی با وضعیتی روبرو می شود که بهیچوجه برای آنها قابل پیش بینی نیست. پی آمدهای تجاوز به ایران غیرقابل پیش بینی است و تأثیرات ابعاد آن جهانی و راهبردی و دیرپاست. امپریالیست آمریکا نفوذ فرهنگی ایران در منطقه و آسیای میانه و آسیای صغیر و کبیر را که محصول تاریخ چند هزار ساله ایران است نمی تواند نادیده دست کم بگیرد. پیوند خلقهای منطقه و خویشاوندی آنها با یکدیگر امری نیست که بتوان نادیده انگاشت. ایران کشوری نیست که پس از جنگ جهانی اول و یا دوم سرهم بندی کرده باشند. سفیهانه است اگر کسی ببندارد که تجاوز به ایران برای آمریکا و اروپا و اسرائیل در منطقه امنیت ایجاد خواهد کرد.

سران ارتجاعی ممالک مسلمان منطقه نظیر امپریالیستهای اروپائی با مهار ایران و با تضعیف ایران موافقت ولی با اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران که دود آن مستقیماً به چشم آنها می رود موافق نیستند و آنها را ماجراجویی خطرناک می دانند. از نظر آنها دامن زدن به جنگ شیعه و سنی، تحریکات اقلیتهای قومی برای تجزیه ایران، محاصره اقتصادی ایران و پرووکاسیون علیه ایران، نزدیدن و یا خریدن دولتمردان و مطلعین امنیتی، ترور اساتید و دانشمندان، کاهش بهای نفت، تقویت اپوزیسیون تقلبی، خرج ۸۵ میلیون دلار آمریکائی و ۱۵ میلیون یوروی هلندی برای راه انداختن رادیو و سایت اینترنتی و دوره های آموزشی، قهرمان سازیهای کاذب در نقش دولتمردان بعدی ایران و بعنوان آلترناتیوهای آینده ... بسیار موثرتر از تجاوز مستقیم نظامی در هر شکل آن است. این است که آمریکا فعلاً چند دست بازی می کند. هم به کمسیون جیمز بیکر تکیه می کند، هم نیروهای نظامی خویش را افزایش می دهد. هم تهدید می کند و هم آماده مذاکره در عرصه های جداگانه است. آنها فعلاً بر روی تأثیرات محاصره اقتصادی و تبلیغات رسانه های گروهی اپوزیسیون خود فروخته ایران و نارضائی عمومی و تلاشهای سازمانهای غیر دولتی در ایران ... حساب باز کرده اند بدون اینکه شمشیر دمکلس تجاوز به مجتمعهای صنعتی ایران و اشغال موضعی خاک میهن ما را از نظر دور داشته باشند.

باین جهت تقویت جبهه های ضد جنگ در سراسر جهان با شعار «دستهای تجاوزکاران از ایران کوتاه باد»، «ما خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق و افغانستان هستیم» باید در دستور کار حزب کار ایران (توفان) قرار داشته باشد. رفقای ما باید با شعارهای «فوق انقلابی» و تروتسکیستی و گجی آفرین «نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی» و ایجاد «جبهه سوم» و یا «قطب سوم» که هدفش منحرف کردن تمرکز مبارزه از روی تجاوزکاران امپریالیست بربر و وحشی علیه مردم میهن ماست مبارزه کنند. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه مردم ایران و از متن مبارزه علیه تجاوز امپریالیستها می گذرد. نقش ستون پنجم را نمی توان با شعارهای «فوق انقلابی» و تروتسکیستی پنهان کرد.

مفهوم مبارزه ضد...

است می گوید: «خیلی خطرناک می بود که آدرس یک مسلم سابق را اعلام کنیم». این است که ما آدرس خومان را دادیم تا کسی آدرس آنها را نداند. توگویی این گاوهای پیشانی سفید را که پنهانکاری را نکوهیده می داند کسی نمی شناسد؟ آقای اشمیت سلیمان ظاهرا خبر ندارد که خانم مینا احدی راست راست در خیابان راه می رود و عکسش را در مطبوعات مدعی کمونیستی چاپ می کند و به قول خودش سی سال علیه اسلام بطور علنی تبلیغ کرده است و حتی در کنگره های علنی حزبش در روز و تاریخ و ساعت معین نیز ظاهر می شود و هر کس و نا کس را برای حفظ «شفافیت» و «دموکراسی» به داخل کنگره های یک سازمان «مخفی» با سیاست «عسس بیا مرا بگیر» راه می دهد و تا کنون احساس خطر نمی کرده است. و حال یکبار پس از آشنائی با تشکلی ضد اسلامی دیگری بنام «بنیاد جوراند برونو» تحت پوشش محافظت پلیس و مامورین امنیتی آلمان قرار گرفته است و گویا از تاریخ ۲۱ ژانویه ۲۰۰۷ جانش در خطر است و باید با محافظ پلیس بگردد. حقیقتاً که نمایش مسخره و کاملی برای فریب افکار عمومی و ریختن پول بی زبان و قانونی به کاسه این سازمان غیر دولتی فراهم آورده اند.

دبیرکل «شورای مرکزی مسلمانان سابق» همان چهره معروف خانم مینا احدی مرید مذهب منصور حکمت است که چند تا مریدان تقوایست مذهب منصور حکمت را بدور خود برای گرفتن پناهندگی سیاسی جمع کرده و در محل کاخ اتحادیه کنفرانس مطبوعاتی در برلین که فقط در اختیار از ما بهتران و سخنگویان دولت آلمان قرار می گیرد و هیچ فرد و سازمان عادی حق استفاده از آنرا ندارد، این کنفرانس ضد اسلامی و نه ضد مذهبی را برگزار کرده است. مطبوعات ضد اسلامی و همه نیروهای دست راستی و صهیونیستی برای کنفرانس این خانم از دین برگشته که مبارزه علیه مسلمانان و نه مذهبیون را سازمان می دهد سر و دست می شکستند. تصاویر این دارو دسته در تلویزیونهای دست اول آلمان در ابعاد باور نکردنی پزواک یافت و به گوش همه رساندند که حزب کمونیست کارگری ایران بخش تقوایست بعلت تقوای بیش از حد خویش یک سازمان غیر دولتی درست کرده که ضد مذهب اسلام است و از جانب سایر سازمانها غیر دولتی آلمانی و جهانی مورد تقویت قرار می گیرد و حتی شبکه اینترنت آنها را نیز تهیه کرده و در اختیارشان گذارده اند. شگفتا که چه دستهای ناپاکی در کار است تا با این همه تدارکات بی نظیر و برنامه ریزی شده با مخارج گزاف و بسیج مطبوعاتی و پوشش تبلیغاتی این چند عدد خوارج مسخره را به یک کارزار جهانی ضد اسلامی بدل کنند. خانم مینا احدی مانند عکس برگردانش خانم مریم نمازی که وی را نیز با هندوانه های فراوان زیر بغل و جوایز بی اعتبار جهانی به یکی از چهره های اپوزیسیون «دموکرات» متعلق به «حزب کمونیست کارگری ایران» مرید تقوایست مذهب منصور حکمت بدل کرده اند هر دو نفر دو اسب درشکه ضد اسلامی مریدان منصور حکمت هستند که از ... ادامه در صفحه ۱۱

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

مفهوم مبارزه ضد...

مبارزه با "اسلام سیاسی" به مبارزه علیه "مسلمانی" رسیده اند. کار آنها نه تبلیغ ماتریالیسم دیالکتیک، نه روشننگری علیه خرافه دین بطور کلی و افساء جنایات همه ادیان و بویژه جنایت مسیحیت در قرون وسطی و در قرن ۲۱ در عراق و افغانستان و... و جنایات صهیونیستهای یهودی در فلسطین و لبنان و منطقه است بلکه مبارزه با مسلمانان است که بر

ضد امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می کنند. آقای اشمیت سلیمان که مبتکر این کارزار است پته این "شورای مرکزی" را ناخواسته بیرون می ریزد و می گوید: "این شورای مرکزی تازه تاسیس شده تمام الگوهای فکری جا افتاده را در هم می شکند: "منتقدین به اسلام سابقا می توانستند بر بهانه ضدیت احتمالی با خارجیان براحتی در سمت راست رانده شوند. بعد از تاسیس این شورای مرکزی این امر دیگر به سهولت ممکن نیست". تمام لب مطلب در این است. امپریالیستها و صهیونیستها که نمی توانستند از موضع مذهبی خویش به مسلمانها حمله کنند و مسلمان کثی راه بیاندازند، حال ابزار مبارزه علیه مسلمانی را یافته اند. ارتجاع سرمایه داری که تجربه کاریکاتور محمد را در پیش روی داشت در پی ابزاری می گشت تا این وظیفه کثیف را برای آنها انجام دهد. چه کسی بهتر از "مشتی مسلمان نادم" که با سایر مسلمانان دست به یقه شوند و رنگ خارجی هم داشته باشند. آنوقت امپریالیستها خواهند گفت دعوا بین خودشان است و به ما مربوط نیست. آنها از زبان "کمونیستهای خوب" بر ضد نیروهای انقلابی به میدان می آیند.

وقتی نشریه وزین بورژوائی اشپیگل که بندرت صفحاتش را در اختیار آدمهای بیکاره قرار می دهد با شخص خانم مینا احدی مصاحبه می کند وی فوراً به تشکلهای اسلامی ترک در آلمان حمله کرده و آنها را ضد زن معرفی می کند. و در مقابل پرسش اشپیگل که چرا این تشکلهای ضد زن هستند می گوید: "آنها می خواهند که زنها روسری سر کنند. آنها جوی را ایجاد می کنند که دوشیزگان رفیق پسر نگیرند و به کافه های رقص شبانه(دیسکو) نروند همجنسگرانی را لعنتی جلوه می دهند. من اسلام را می شناسم برای من به مفهوم عذاب و مرگ است". تفکر این مسلمانه سابق مانند خود آخوندها در مورد زنان از حد کمر ببالا تجاوز نمی کند. در همان مصاحبه و در انتشارات دیگر تاکید می شود که این تشکل اختراعی جدید باید بعنوان ابزاری در دست وزارت امور داخله آلمان برهبری ولفگانگ شوبله قرار گیرد تا آنها را در مقابل تشکلهای مذهبی ترک در آلمان علم کنند و بگویند که این تشکلهای دیگر حق ندارند بنام همه مسلمانها سخن بگویند. مسلمانهایی هم هستند که دیگر مسلمان نیستند و تشکلهای مسلمان ترک حق ندارند بنام همه مسلمانها سخن بگویند!؟ معلوم نیست این صحنه سازی تبلیغاتی وزارت امور داخله آلمان و پلیس آن چه ربطی به الغاء حق سخنگویی سازمانهای مذهبی ترک دارد؟ اگر عده ای پیدا شده اند که دیگر مسلمان نیستند، خوشا بحالشان! آنوقت دیگر این عده طبیعتاً نمی توانند مدعی حمایت از حقوق مسلمانان شوند. این باز هم سازمانهای مذهبی هستند که باید از حقوق اعضاء مسلمان و معتقد خود به غلط و یا

درست دفاع کنند. خانم مینا احدی به اعتراض می گوید که رهبران ریشوی این سازمانهای مذهبی نمی توانند از جانب ایشان صحبت کنند و حتی با رای ایشان هم انتخاب نشده اند. مزخرفتر از این استدلالها کمتر می توان در مبارزه ضد مذهبی پیدا کرد. وقتی کسانی به هیستری ضد اسلام دچار باشند طبیعتاً مخیله های آنها از کار می افتد و به پریشانگویی می پردازند. کسی که مسلمان نیست طبیعتاً هم حق ندارد در انتخابات مربوط به مسلمانها شرکت کند. مگر قرار است غیر مسلمانها نماینده مسلمانها را انتخاب کنند. یک بام و دو هوا که نمی شود بود. ولی واقعیت این است که یک جنگ روانی و تبلیغاتی به یاری دارو دسته منصور حکمت و امدادهای غیبی در کار است که صحنه سازیهای جدید و ابزارهای نوینی در آلمان خلق کنند. طبیعتاً از فردا هر ایرانی که عضو این دارو دسته شود پناهندگی سیاسی اش تضمین است. کافی است خانم مینا احدی زیر ورقه عضویت وی را امضاء کند تا از یک "فرصت طلب ضد انقلابی" یک "انقلابی حرفه ای تمام فرصت" ساخته شود و در کنگره های علنی حزب منصور حکمت که نیاز فراوان به سیاهی لشکر جدید دارد شرکت کند. همه مسلمانها که تا کنون مسیحی می شدند می توانند به کلن بشتابند و از پیغمبر جدید مسلمین سابق، و خوارج کنونی ورقه امان نامه دریافت کنند و در جنگ جمل در کارناوال سال آینده کلن سوار بر شتر شرکت کنند. این تجمع جدید بزودی در تظاهراتی ضد فلسطین و ضد لبنان و ضد ایران در حال جنگ به میدان می آید و بوق جدیدی در خدمت تبلیغات صهیونیستی خواهد بود.

خانم مینا احدی در مصاحبه خود با اشپیگل خودشان را به عنوان "هومانیستهای سکولار" معرفی می کند که طبیعتاً کذب محض است و بیشتر جنبه عوامفریبی دارد. یک هومانیتست سکولار تنها علیه مذهب اسلام شمشیر نمی کشد. تنها بر ضد "اسلام سیاسی" مبارزه نمی کند. **بر ضد خرافه مذهبی بطور کلی مبارزه بی امان می کند.** و یک کمونیست ماتریالیست به ماتریالیسم دیالکتیک اعتقاد دارد. قرآن وی کاپیتال است و پیغمبر وی لنین در حالی که مرام اشتراکی راه وی را روشن می کند. وی مبارزه با مذهب را یک مبارزه طبقاتی و روشنگرانه دانسته و در این راه از بغض و کینه توزی مذهبی بری خواهد بود. یک کمونیست انقلابی سرشار از کینه طبقاتی است. مبارزه با مذهب را نیز به صورت علمی و در بستر مبارزه طبقاتی به انجام می رساند. این سبک مبارزه ضد مذهبی که به "جنگ فرهنگهای" بیسمارک در آلمان معروف است به شهادت تجربه تاریخ بارها و بارها با شکست روبرو شده است. ولی دارو دسته حزب کمونیست کارگری منصور حکمت که این علم را برافراشته است حتی به استناد نامش بر ضد مسلمانهاست و نه سایر ادیان. این دارو دسته امروز در خدمت "جنگ فرهنگهای" ساموئل هانتینگتون یهودی آمریکائی تبار قرار دارد و باید بر اساس ماموریتی که دارد فقط بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت کند. هر عقل سالمی می داند که هرگاه دختر خانمی رفیق پسر بگیرد و به دیسکو برود و آزادی جنسی را تبلیغ کند هنوز با خرافه مذهبی مبارزه نکرده است. قید و بند روحی مذهبی را برای تصمیمات خصوصی خویش

بدور نیافکنده است. وی می تواند هم نمازش را بخواند، هم روزه اش را بگیرد و هم غسل ارتسامی اش را پس از دیسکو بجای آورد و قربت الی الله اش را بگوید.

ریشه این اقدامات را باید در شرایط کنونی جهان و اوضاع سیاسی جستجو کرد. چه ما کمونیستها از این بابت خوشحال باشیم و چه نباشیم رهبری مبارزه خلقهای مسلمان جهان در ممالک اسلامی بعلی که به بروز رویزیونیسم و شکست سوسیالیسم برمی گردد و توضیحش در این مقاله مقدور نیست به دست نیروهای اسلامی افتاده است. مبارزه میلیونی مردم لبنان و فلسطین از نمونه های بارز آن است. فقط باید کور بود که بر واقعیت چشم بست. امپریالیستها به شما نمی گویند که در لبنان کمونیستها در کنار حزب الله تمامی خلق میلیونی لبنان علیه تجاوز صهیونیستهای فاشیست و بربرمنش رزمیدند و پیروز شدند. آنها به شما نمی گویند که مبارزه ملی مردم لبنان مبارزه مسلمانان و مسیحیان، کمونیستها، لیبرالها و میلیون علیه دشمن متجاوز است. آنها به شما نمی گویند که فواد سنوره عامل امپریالیسم فرانسه و نوکر بیگانه است و با استبداد و اتکاء به اقلیتی ناچیز بر اکثریتی شکننده با یاری سربازان قدرتهای بزرگ حکومت می کند. آنها به شما نمی گویند که حکومت حماس که مورد حمایت اکثریت مردم فلسطین است یک وزیر کمونیست را در هیات دولت پذیرفته و جبهه خلق برای آزادی فلسطین حمایتش را از حکومت حماس ابراز داشته است. آنها مقاومت ملی مردم لبنان و فلسطین را آشوبهای چند تروریست متعصب و عقبگرا و خطرناک جا می زنند تا جواز آدمکشی از افکار عمومی جهان بگیرند. این وظیفه کثیف را امروز "شورای مرکزی مسلمانان سابق" در کلن برهبری خانم مینا احدی و سایر اعضاء حزب تقوانیسم بعهد گرفته اند تا این بار با زبان "مسلمانان"، مبارزه مردم لبنان و فلسطین و عراق و نظایر آنها را تحطنه کنند. تمام امکانات مالی از صندوق ۸۵ میلیون دلاری آمریکا و ۱۵ میلیون یوروی هلند و بودجه مخفی دولت آلمان برای این کار در اختیار این شورا قرار دارد. بیش از همه صهیونیستها برای این مریدان منصور حکمت کف می زنند.

تخریب در مبارزه مردم خاور میانه به بهانه اینکه رهبری این مبارزات در دست کمونیستها نیست سیاست راهبردی امپریالیستها در منطقه است. آنها برای این کار تروتسکیستها و یاران منصور حکمت را بسیج کرده اند تا ماموریت تاریخی خویش را بانجام برسانند. آنها در پی ساختن ابزاری برای رخنه گری و خرابکاری در جنبش ضد جنگ و اخلاص در کار مبارزه مردم مسلمان جهان هستند. مبارزه یک مبارز مسلمان عراقی علیه امپریالیسم و صهیونیسم صدها بار بیشتر شرف دارد تا خرابکاری صدتا تقواپرست مرید مذهب منصور حکمت بنفع امپریالیسم و صهیونیسم در اروپا و منطقه. همانگونه که خلق قهرمان عراق این شارلاتانهای سیاسی را در عراق سر به نیست کرد همانگونه سایر خلقهای منطقه این دستگاه خبر چینی را در آینده رسوا کرده و بر می چیند.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

مفهوم مبارزه ضد اسلام در اوضاع سیاسی کنونی

قرآن من کاپیتال
پیغمبرم نئینه
مرام اشتراکی
مرا دین مبینه

“ناشناس از دوران فعالیت‌های حزب توده ایران”

اگر حوصله کنید که صفحات برخی مطبوعات سلطنت طلب را ورق بزنید که پاره ای هموطنان ما با انتشار تصاویر شش در چهار خود از “دین مبین اسلام” دست کشیده و بدین قرون وسطائی مسیحی گرویده اند. آنها یا برای کسب پناهندگی سیاسی باین کار دست زده اند که بیشتر باعث ننگ رژیم جمهوری اسلامی است که اتباع کشورش را به چه حال و روزی انداخته است که تا باین حد سرشکستگی و خفت تن در می دهند و یا حقیقتاً ناشی از اعتقاد آنهاست که جای یک حماقت را با حماقت و خرافات دیگر جایگزین کرده اند. اگر مذهب امر شخصی است پس کار این افراد اساساً باید جنبه شخصی داشته باشد ولی معلوم نیست که چرا آنها این امر صرفاً شخصی را در مطبوعات به اطلاع همه می رسانند و دو عدد دشنام نیز نثار جمهوری اسلامی و اسلام می کنند و رنگ سیاسی به کار خود می دهند. فحاشی به اسلام و به عرش اعلی رساندن مسیحیت نشانه پیشرفت و آزادی وجدانی نیست. افتادن از چاله به چاه و یا برعکس است و نشان می دهد که این مسیحی جدید تا چقدر کورمال کورمال در زندگی راه می رود و نمی تواند خویش را به ساحل نجات برساند و رستگار شود.

“شورای مرکزی مسلمانان سابق” که در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۷ در شهر کلن از اعضای نادم حزب ورشکسته منصور حکمت تاسیس شده است نیز ما را بیاد این ندامتنامه های کیهان لندن می اندازد که کورمال کورمال راه می روند و در فکر مال اند. این “شورای مرکزی” که نیازش را دولت آلمان حس کرده بیکباره مانند قارچ از زمین سبز شده است و مورد حمایت “بنیاد جوردانو برونو” قرار گرفته است که مدیریت آن بعهده آقای میشل اشمیت سالومون مسیحی سابق است؟! جالب این است که نام این آقای مسیحی سابق ترکیبی از نام اشمیت و سالومون که همان نام عبری سلیمان باشد می باشد. این موسسه مدعی است که هدفش مبارزه با مذهب و جایگزینی آن با هومانیزم است. بنظر چنین می رسد که آقای میشل اشمیت سلیمان از انقلاب کبیر فرانسه از نوآوریهای هومانیزمی دوران نوزائی الهام می گیرد. وقتی شما در آثار این محقق پژوهش می کنید در نظر اول متوجه می شوید که مبارزه ایشان در درجه اول بر ضد اسلام و سپس بر ضد مسیحیت است. کمتر در مورد یهودیت به انتقاد می پردازد. این آقای محقق وظیفه خود قرار داده است که در درجه نخست علیه کمونیستها بجنگد و مردم را از جلب شدن به ایده ضد مذهبی آنها که همان ایده روشنگرانه ماتریالیسم دیالکتیک باشد باز دارد. وی می گوید مبارزه ضد مذهبی کمونیستی یعنی آته نیسم کمونیستی جنایتکارانه است و باید آنرا با آته نیسم هومانیزمی جایگزین کرد.

در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۲ ماه فوریه ۲۰۰۷ که در هومانیزمیتیش پرسیه دینست منتشر شده است می آید:

“در مقاله (مقاله نشریه فوکوس مورد نظر است -توفان) گزارش داده شده است که سه نفر از پنج رهبران شورای مرکزی اعضای احزاب کمونیستی ایران و عراق اند. آیا شورای مرکزی مسلمانان سابق یک سازمان استتاری برای گرایش ضد دموکراتیک افکار کمونیستی نیست؟

آقای اشمیت سلیمان: مزخرف است! نخست اینکه فعالیت‌های سیاسی حزبی افراد جداگانه اعضای شورای مرکزی با تدارک این کارزار ربطی ندارد. دو دیگر آنکه من این امکان را داشتم که افراد را در هفته های گذشته خیلی خوب بشناسم. آنها انسانهای بسیار جسور و فوق العاده زیرکی هستند و قبل از هر چیز دموکراتهای معتقد. بنیاد جوردانو برونو اگر طور دیگری بود از این کارزار دفاع نمی کرد.”

سپس مخیر از آقای اشمیت می پرسد که چرا آدرس اینترنتی این مسلمین سابق در اجاره شماس است. وی مدعی می شود که با این کار هم خطر از آنها رفع می شود و هم ما با آنها اعلام همبستگی کرده ایم. پرسیده می شود بجز شما کسی به آنها کمک می کند و پاسخ می شنوند که بجز ما “اتحادیه بین المللی غیر مذهبیون و آته نیستها” (ibka) و “اتحادیه آزادی روانی مونیخ”.

از آقای اشمیت سلیمان در یک مصاحبه دیگر وقتی می پرسند که به چه مناسبت آدرس این مسلمین نادم مخفی است و آدرس ایشان بجای آدرس آنها اعلام شده است با تردستی به عمل قهرمانانه خویش اعتراف کرده و در حالیکه احساس خطر را برای خویش خریده... ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries,
unite!

Toufan
توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 85 – Avr. 2007

پیامدهای سیاست تجاوز به ایران

جنگ شیعه و سنی

روشن است که کشورهای منطقه هیچکدام نفعی در تجزیه عراق ندارند. عراقی که میان کردها، سنیها و شیعیان تقسیم شود توازن منطقه را چنان برهم زده و وضعیت سیاسی را چنان غیر قابل محاسبه خواهد کرد که پیامدای آن را از هم اکنون نمی توان بطور روشن پیش بینی کرد. ترکیه با پیدایش جمهوری کردستان در مرز جنوبی اش بطوریکه بر چاههای نفت شمال عراق دست پیدا کند موافق نیست و بطور یقین شمال عراق را اشغال خواهد کرد. چنین وضعی جریانهای تجزیه طلبانه را در ایران تقویت کرده و به نزاع میان ترک و کرد در غرب ایران از یک طرف و نزاع تجزیه طلبان با دولت مرکزی از جانب دیگر منجر می شود. نزدیکی شیعیان عراق به ایران که باعث تقویت جنبش شیعیان در عربستان سعودی، ترکیه، یمن، بحرین، کویت، لبنان، قفقاز و تا حدودی پاکستان و مناطق شیعه نشین می گردد بدون پاسخ از جانب حکومت‌های سنی برهبری عربستان سعودی و مصر نخواهد ماند. سرکوب بیرحمانه شیعیان که به صورت اقلیت در این ممالک زندگی می کنند در دستور کار این رژیمها قرار می گیرد و همه آنها را بر ضد مرکز این دسیسه یعنی جمهوری اسلامی ایران متحد خواهد کرد. آنها نیز متقابلاً به تقویت سنی مذهب در ایران پرداخته و در... ادامه در صفحه ۹

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ:20110022KontoNr.:573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany